

انقلاب پروتاریائی

و

فرہنگ

---

ن . بوخارین

در مورد شخص نویسنده

بسال ۱۸۸۸ در سکو متولد شد.

۱۹۰۶ عضویت جناح بلشویکی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در میآید.

۱۹۰۷ آغاز تحصیل در دانشگاه سکو.

۱۹۰۸ عضو کمیته بلشویکی سکو.

۱۹۱۱ مهاجرت به آلمان و اقامت در هانوفر

۱۹۱۳ رهسپار وین میگردد، آغاز تحصیل در دانشگاه وین نزد Böhm-Bowenk

آشنایی با استالین

۱۹۱۴ مسافرت وی به زوریخ و لوزان، تحصیل اقتصاد ملی

۱۹۱۵ از سوئیس اخراج میگردد، از طریق فرانسه و انگلیس به سوئد میروید.

۱۹۱۶ از طریق نروژ و دانمارک وارد نیویورک میگردد.

۱۹۱۷ مراجعت وی به روسیه از راه ژاپن

۱۹۱۸ عضویت کمیته مرکزی.

۱۹۲۴ عضویت دفتر سیاسی.

۱۹۲۶ صدر کمیته.

۱۹۲۹ اخراج وی از حزب کمونیست.

۱۹۳۸ محکوم به مرگ و بالاخره پوخانین در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۳۸ بوسیله تیر خلاص

GPU اعدام شد.

ترجمه فارسی " انقلاب پرولتاریائی و فرهنگ " اثر نیکلای  
بسوخارین را که بنا به خواست رفیق لنین در تاریخ ۱۳ مارس  
۱۹۲۳ در پیروگرام تنظیم و قرائت شده است ، تقدیم میکنیم ، به همه  
نویسندگان و هنرمندانی که در دامان خلق زحمتکش ایران زاده و  
پرورش یافتند و نیرو و تلاش انسانی خود را در راه آرمانهای  
زحمتکشان بکار گرفتند .

تقدیم میکنیم : به طلعیسه داران فرهنگ رزمی و انقلابی  
ایران که تا آخرین لحظه حیات جانب ستندیده‌گان  
و استعمارشدگان را رها نکردند و با ایشار گوهر هستی  
خود به آرمانهای زحمتکشان وفادار ماندند .  
پیشکش به خاطره " تا جاودان جاوید " صمد - بهرنگی  
بهروز - دهقانی ، علیرضا - نابدل ، امیر پرویز پویان  
خسرو - گسرخی ، هطفی - شعاعیان . . . . .

بدانید رفقاً، بر روی پرچمی که شما  
در مارش پیروز مند تسان بسوی کمونیسم  
حمل میکنید، قطره ای از خون مسن  
نیز نقش بسته است .

نیکلای . بسوخاریسین

دست‌اول دوستان ما در گیوه هستند و دسته دوم دوستان واقعی ما مقدم بر همه آنها اعضا\* حزب کمونیست ما هستند . دوستان ما در گیوه ( در عرصه روابط روسیه ) عبارتند از روشنفکران بورژوازی بزرگ کهن و در درجه اول \* ا سمنو خفاها\* ( ۱ ) - ( گروهی که برگردن نشریه \* مرزهای نوین \* ( ۲ ) جمع آمده‌اند . ) آنها بنتیجسه گیریهای سوسیال دموکراسی بین‌المللی نمی‌بینند ، آنها نمی‌گویند که باید با سیستم فعلی روسیه مبارزه کرد ، و در عین حال آنها بسیار چیزهای دیگری را که سوسیالیست دموکراسی می‌گوید ، نمی‌گویند ، اما در عین حال آنها جز رده خاصی از دوستان ما محسوب می‌گردند ، زیرا که دوستی آنها با بر اساس محاسبه فوق‌العاده آگاهانه و دقیق است ، محاسبه‌ای که نادرست است . پس ریشه آن در اعتقاد بصحبت همه آن چیزهایی نهفته است که دشمنان سوسیالیست دموکرات ما می‌گویند . تصور آنها از اوضاع ام‌روز روسیه تقریباً بدین‌قرار است ! اهمیت تاریخی انقلاب روسیه و بدین ترتیب انقلاب بلشویکی ، در آن بود که طبقه کارگر و حزب رهبری کنند هاش - حزب بلشویکی - قادر بودند ، آنچنان کارهای مهم ، پاشیمت ، آشتی ناپذیر ، آبدیده و مخالف سر سخت با رژیم کهن را پدید آورند که جسارت انجام وظیفه سنگین لاروی طویل‌مدت اوئاس رژیم کهن را بعهدہ بگیرند . آنان دستگاه تزاری و بورژوازی نیم بند روسیه را تکه تکه کردند . آنها آن لایه‌های کاملاً متحجر روشنفکر روسیه را که فقط ویراجسی می‌کردند و تنها مینوا نستند در مورد خدا یا شیطان و یا مطالبی بی‌بهره از اینگونه بحث کنند ، کاملاً از میان برداشتند . آنها تمام دستگاه دولتی را در گون کردند ، اقتدار پائینی خلق را بحرکت در آوردند ، بدین‌طریق راه را برای مقوله جدیدی از تکامل سرمایه‌داری ، برای خلق یک بورژوازی جدید غارتگر و صبور ، بدون اصل و نسب نجیب زادگی و پیش‌داوریهای کهنه‌اش هموار کردند . بورژوازی که بکرامت دولتی عسارت نداشت ، بورژوازی همه فن حریفی که در هنگام کمونسم جنگی با کوله بارش از محلی به محل دیگر کوچ می‌کرد و با عبور از میان آب و آتش از جهنم می‌گذشت و اکثری در زندانهای چکا بسر می‌برد ، بورژوازی ای که ، در عین اینکه این آزمون سر بلند بی‌سرون می‌آید ، اراده و خصالتی را صیقل می‌داد و اکنون بعنوان یک بورژوازی جدید ، صبور ،

ظفرند، پر انرژی و از خود مطمئن، بورژوازی دنیا دیده ای که دیگر هیچوجه بصدق  
 منگی نیست و درست بهمین علت، تازه تر، جوانتر و با انرژیتر از نوع "بورژوازی امریکا"  
 قدم بهمره باوینج بکنند. این روشنفکران "آموزش نو" یافته، حالا چنین میاندیشند  
 در حال حاضر مبارزه علیه قدرت شوراهای کاملاً بیفایده است و نیز بهبوده است که  
 اکنون در روسیه بایجاد بی نظمی دست بزنیم، بلکه برعکس باید از قدرت شوراهای  
 حمایت کرد، باید بتدریج از طریق رخنه در منافذاند مواره شوراهای، از راه شرکت در  
 ساختمان دستگاه شوراهای، عناصر خودی را در تمام دستگاه جاانداخت و آنگاه آرام  
 ولی بااطمینان و استقامت دست بکار تغییر شد. آنچنان که یک نماینده برجسته  
 (اسمنو خروف) بیان کرده است - تمام سیاست قدرت کمونیستی را بکلیت تغییرات  
 کوچک درونی، بوسیله دگرگونی دستگاهشوراهای از طریق جایگزینی مداوم عناصر جدید  
 "با HEMMSCHUH به قهقرا فرستاد" در آنصورت وضعی بوجود خواهد آمد که در آن  
 تمام تزلزلات ما، پرچم های سرخ، خواندن سرود بین المللی و فرم حکومتی شوراهای و  
 غیره ظاهراً برجا خواهد ماند، حال آنکه جوهر واقعی تمام آن چیزها تغییر خواهد  
 کرد، محتوی آن دگرانقلابی، ضد نظامیگری و پرولتری نخواهد بود، بلکه توقعات و  
 امیدها و آرزوها و منافع آن قشر بورژوازی نو را منعکس خواهد کرد که مدامرشد  
 می نماید و مدام نیرومندتر خواهد شد، بورژوازی ای که از طریق تغییرات ارگانیک آرام  
 تمام ترکیب سیستم شوراهای را دگرگون خواهد ساخت و آنرا بسهولت در صیبری  
 کاملاً سرمایه داری خواهد افکند و "اسنوحوتها معتقدند، که آنگاه مفهوم تاریخی  
 انقلابی که در روسیه بوقوع پیوسته است، آشکار خواهد شد. این مفهوم همانا درنا  
 بودی بورژوازی از کار افتاده ای نهفته بود که از صدق سر حکومت تزاری زندگی میکرد  
 و در نتیجه انقلاب روسیه بوسیله بورژوازی قدرتمند نمود امریکائی از گردونه خارج شد،  
 بورژوازی ای که از هیچ چیز باکی نخواهد داشت و راهش را در زیر پرچمی ملی ولسی  
 پوشیده در عبادت پردهای انترناسیونالیستی، بجلو، بسوی روسیه سرمایه داری  
 بزرگ، قدرتمند و مدین باز خواهد کرد.

این است آن محاسبه، این هاستند آن افکار پنهانی، اینست آن کوشش پنهانی  
 این قشر روشنفکر بورژوازی که بما گرایش دارد و گرایش نه باین علت است که از ما  
 کمونیستها نهیست میکند، بلکه باین علت که با محاسبه ای دقیق و زیرکانه عمل میکند و

روی دگر دینی درونی ما حساب میکند. حالا اجازه بدهید که بافکاری، و بسه آن عقایدی که در بین خود ما وجود دارند، بپردازم. بخشی از رفتاری ما و یک بخش از طبقه کارگر نسبت به شی داخلی و خارجی ما اندکی مشکوک و مردانند. در سطح جریانات، نمودهایی از قبیل رشد واقعی این بورژوازی جدید مشاهده میکنیم. می بینیم که پس از یک تهاجم بزرگ و قاطعانه به نظام سرمایه داری مجبور عقب نشینی شدیم و هم اکنون در همین رابطه یک سلسله از مسائلی مطرح اند، و براساس آنها احتمالاً پیشگوییهای دشمنان ما درست از آب در نخواهد آمد، آیا حق بجانب آنها نخواهد بود، آیا براساسی در مقابل ما خطراتی قدامت نمیکند که مقابله با آنها بسیار دشوار و یا حتی غیر ممکن است؟ چنین افکاری در مغزیه بسیاری از ما خطور میکند، که دلایل واقعی و عینی هم در زندگی ما و هم در جهان حوادث زندگی اجتماعی کشور ما دارد، رفقا، درست به همین دلیل، ما نمایندگان حزب به شاه یک گل بهر حال باید پاسخ کامل قاطعی باین سئوالات مهم بدهیم، احمیانا شما از من سئوال خواهید کرد که تمام این حرفها چه ربطی بسئله فرهنگ دارد؟ هر چه باشد، موضوع سخنرانی من انقلاب پرولتاریائی فرهنگ میباشد.

رفقا تمام این حرفها، همانگونه که با توضیحات بعدی مشاهده خواهید کرد، در رابطه مستقیم با موضوع من قرار دارد. برای آنکه سز نوشت ما و آن راه تاریخی که در حقیقت ناگزیر به پیروان آن هستیم، آن راه حل مسئله که بالاخره در تاریخ بدست خواهد آمد، در تحت شرایط ما در مرحله اول بستگی بحل مسئله فرهنگ دارد. این نظریه و این اصل کماکان راهنمای اصلی رساله امروز من خواهد بود.

حالا اجازه بدهید که به یک حلقه متقابل گونهای بمخالفین دست زدم. اولین دلیل سوسیال دموکراتهای مخالف ما که اجتناب ناپذیری ما را باید ثابت کند، متکی بر دو واقعیت است: درجه اول متکی بواقعیت متخارج بی حد و حصر انقلاب و سپس سیاست اقتصادی جدید ما. از این دو واقعیت آنها و روشکستگی کمونیسم را استنتاج میکنند. اینجا مجبوریم قبل از هر چیز صورت حساب متقابل کوچکی برای مخالفانمان باز کنیم. باین معنی که از آنها سئوال کنیم: آدمها خوب: وضع سرمایه داری در چه حال است، حال واحوالش چگونه است و اگر ما میزان الحرارة مانرا در زیر بغل چشم بگذاریم، آنوقت وضع مزاج سرمایه داری را چگونه نشان میدهد. چنانچه ما این سئوال را مطرح

کنیم، در آن صورت برای هر آدم عاقلی کاملاً واضح خواهد بود که حل مسئله و مشکل کنونی بر طبق اصول سرمایه داری آشکارا غیر ممکن است. تجارب تمام سالهای اخیر این امر را ثابت میکند. این را بوضوحترین و روشنترین وجه و قایمی که هم اکنون در اروپا رخ میدهند، ثابت میکنند، آنها بعد از آنکه ما چند سالی از باصلاح شرایط صلح برخورداریم. پس از عقد یک سری از قراردادها - قرارداد در ورسای، قرارداد "سورس" (۱) و غیره - نه تنها ما شاهد تنظیم مناسبات نیستیم، بلکه بر عکس در حال حاضر همه، حتی نمایندگان تفکر بورژوازی با تشنج در انتظار اینند که همه اروپا در یک گرداب بی سابقه بد بختی فرورود، من اصلاً از خود مان کسوت نیستیم صحبت نمیکند، اینرا ما خیلی وقت است که پیش بینی کرده ایم.

اما وسیعترین محافل روشنفکری بورژوازی سرمایه داری را در نظر بگیرید، مقدم بر همه آلمانها و بعد هم همه آنها ی دیگرها، آنوقت خواهید دید که چگونه در ادبیات هم اکنون یک تشنجی بر جوش خروش منتر است که تمام آشکارا آشکارتر میگردد. تشنجی بخاطر سر نوشت کم نظام در مقیاس عمومی اروپائی. شما بخوبی میدانید که حتی یک بخش از استادان کارآموز بورژوازی، همچون کنیز (۲) انگلیسی، نینسی (۳) وزیر سابق ایتالیائی، و هم چنین وزیر سابق فرانسوی، گیلو (۴)، امروزه بکدها حکومتهایشان و بورژوازیشانرا از حوادث آتی اروپا که بنظرشان بطور مضاعفی تاریک جلوه مینماید، بر حذر میدارند. اگر شما از طرف دیگر آن سیاستی را که قدرتها بزرگ در صحنه اقتصادی و صحنه ناب سیاسی اتخاذ میکنند، در نظر بگیرید و بطور عینی بسنجید آنوقت تصویری از آن خواهید داشت که چگونه آنها در تلاش اند کسه حتی الامکان اگر شده، سینه خیز خود را از این باطلاق اروپای امروز بهسرون بکنند و اینکه چگونه در صدر این هستند که یک سری معاهداتی ببندند و کنفرانس پشت کنفرانس فرامیخوانند تا زمینه را در جهات مختلف مورد بررسی و آزمایش قرار دهند و حد فک توان هیچ کاری را ندارند. همه ترکیب اجتماعی اروپا در حال از همسب گسیختن است، اوضاع مالی در همه رهنی در تمام دنیا حاکم است. شتاب سرسبب قیضا و بالا پائین رفتنها در بازار امروزی سابقه است. شما کسلاً خودتان جوابید



را میخوانید . در آلمان چه میگذرد ؟ بورژوازی بصورت عادی قادر محکوم نیست ، او دنبال يدك ميگردد و اين يدك و مسائل هستند که مناسبات را بحرانی ترمیکنند ، همانند اشتغال منطقه "روهر" ( ۱ ) ، وهم چنین در جستجوی يك فرم عوام فریبانه جدیدی از حکومت میباشد که بیان خود را در جنبش که فاشیستی نام گرفته ، می یابد ، بورژوازی کوشش میکند و در صد آنست که با متدها و شیوه های کاملاً غیر معمول حکومت کند ، حتی سعی میکند يك بخش از خرده بورژوازی ، ائتشاربینابینی و گاهی اوقات هم دهقانان را از طریق فراخواندن بزندگی سیاسی و طرح شعارهای مزورانه ، بصورت عوامفریبانه ای مورد سوء استفاده قرار دهد ، اما برای ما کاملاً روشن است بدانجائی میرسد که خود سرگردن خود را میسکند : بدینسان - و این از هر نقطه نثاری که شما بجزریانات بپردازید ، به هر حال همه جایك چیز را مشاهده خواهد کرد : فرازیابی تصادفات ، افزونی هرج و مرج اقتصادی ، اغتشاش کامل مناسبات بین المللی و در افق ، شبخ مخوف يك جنگ عظیم و بی همتا . بخاطر اینکه در دوران بعد از جنگ در محافل دولتی بورژوائی فقط يك خط تکاملی " پیشرو " وجود داشت ، اختراعات بی سابقه جنگی ، ناوهای جنگی که حتی بدون يك سرنشین قابل هدایت هستند ، هواپیماهایی که بدون خلبان به پرواز در آورده میشوند و از يك اطاق هدایت گشته و هر جا را که لازم باشد بمباران میکنند . يك ناوگان عظیم جنگنده هوایی در آمریکا ، توپهای عظیم در فرانسه که میتواند سواحل فرانسه را بجزیر آتش بگیرند و تپلورهای مشابه نپووخ انسانی در این زمینه . " پیشرفت " کاملاً آشکار است . و اگر ما بر این امر واقفیم که تجمع تصادفات اجتناب ناپذیر است - پروفیسورهای لیبرال هم اینرا تأیید میکنند - پس این هم واضح است ، که دور نمائی که بشریت در مقابل آن قرار داده میشود ، خوفناک ترین دور نماهاست که تاکنون تاریخ بیاد دارد . باین معنا که بورژوازی قادر است تنه \* تمدن را با کاملترین سلاحهای مخرب که در طی مرحله صلح بعد از جنگ اختراع شده اند ، درهم بکوبد ، و اگر طبقه کارگر مانعش نگردد ، این کار را خواهد کرد . و اینکه يك چنین دور نمائی در گذشته در تاریخ بشریت بصورت واقعی وجود داشته - اگر اصولاً بتوان در مورد يك دور نما چنین ادعائی را کرد - واقعیت انکار ناپذیری

است . ما میدانیم که در قدیم چگونه دولت‌های مقتدری با تمدن‌های عظیم همچون  
 آشور و بابل مضمحل شده ، بکلی نابود گشته و از صحنه روزگار محو شدند .  
 و زیرآلود را در جنگ‌های خونین ، که جامعه آنروز ناب تحملش را نداشت ، فرسودند .  
 کجاست آن ضمانت و وثیقه‌ای که جامعه مدرن این امر نابودی همگانی انسانیت  
 را متحقق نسازد ؟ هیچ تضمینی برای این امر وجود ندارد . و همین وحشی‌کسه  
 الساعه آگاه‌ترین بخش بورژوازی ، استادان و نویسندگان را فرا گرفته ، که اکنون مشغول  
 ضد نظامیگری را تعقیب میکند ، یک پیشروی در قلمرو آینده است ، یک درک بدون  
 وحشت سیاست دولت توسط بهترین نمایندگان بورژوازیست که پرده از مقابل این آینده  
 بکارزدند ، آینده ای که در برابر چشمانشان با همه عریانی وحشت انگیز و سیاهش  
 خود نمائی میکند .

هرگاه ما از این نقطه نظر به مخالفین سوسیالیست و موکرات و مخالفینمان در اردوگاه  
 درست بورژوازی برخورد کنیم و برای آنها این سؤال را در رابطه با حل بزرگترین  
 مسائل کنونی ، بر زمینه سرمایه‌داری و از طریق سرمایه‌داری مطرح کنیم ، آنوقت  
 مجبوریم در اینجا با اعتقاد کامل بایشان بگوییم نه ، حضرات ، حل این مسائل کسار  
 شعانیست ، زیرا که در طریق شما فقط یک دورنا وجود دارد و آنهم دورنمای غروب  
 اروپا می‌باشد و بعد از آنهم گذرش همان اوضاع بد دیگر نقاط عالم ، تاریکی و ناامیدی  
 مطلق . وقت کنید که مخالفین ما چندی قبل چگونه باین سؤال می‌پرداختند ، همین  
 چند وقت پیش " پاول لوی " ( ۱ ) کمونیست سابق و مرتد فعلی طبقه کارگر آلمان را از به  
 دست گرفتن قدرت سیاسی منع کرد و بعنوان دلیل هم به روسیه اشاره کرد : در روسیه  
 طبقه کارگر قدرت را بدست گرفت و این برای چنین گران تمام شد ، کفایت آدم نگاه می‌به  
 آنجا بکنند که چه اغتشاش و فقر و گرسنگی در آنجا حاکم است ، همین وضع در آلمان هم  
 پیش خواهد آمد . بعضی اینکه طبقه کارگر قدرت را بدست گیرد ، بلافاصله با دستگاه  
 بس حساس و ظریفی از مکانیسم سرمایه‌داری ، چونان فاسبات مالی ، برخورد خواهد  
 کرد . ما شاهد سقوط سریع مارک خواهیم بود ، آنطوریکه قیمت یک دلار به صد مارک برسد .  
 از آن زمان که لوی این توضیحات را ارائه داد ، چهار ماه بیشتر نمی‌گذرد و نرخ مبادله

دلار - روزنامه های امروز رامن هنوز نخوانده ام - اما طبق خبر روزنامه های دیروز  
 به حدود ۵۰۰۰ مارك رسیده است . یعنی که مارك بیشتر از ۱۰ برابر از آنچه که  
 لوی برای مور د انقلاب پرولتاریائی پیش بینی کرده بود ، پائین آمده . چنانچه  
 محاسبات لوی را درست فرض کنیم ، می شود گفت که ما میتوانستیم چهل بار انقلاب  
 پرولتاریائی انجام دهیم و این به مراتب ارزانتر از آن چیزی تمام میشد که اکنون بدون  
 انقلاب با آن مواجه هستیم . طبقه کارگر آلمان که هیچ قدرتی از خود ندارد ، در  
 وضعیت آرمی قرار گرفته که از يك طرف از جانب " اشتینس " و از طرف دیگر از امیر -  
 یالیم فرانسه سیلی میخورد ، امپریالیستی همه طبقات مردم و با آنها " اشتینس " را  
 و قبحانه سیلی میزند ، طوریکه مجبورند دستمالهایشانرا از جیب ها در آورند و آب  
 دماغشان را پاک کنند ، بله جریان از این قرار است . از اینجا میتوان کاملاً بوضوح  
 دید که همه مخارجی که در صورت ادامه الغاء سرمایه داری بایستی تحمل شوند ،  
 آن ویرانی و از هم گسیختگی ، که در چنین مرحله ای و در چنین راه بدون امیدی  
 عاید میشود حل مسئله را بدنبال نیآورد . از طرف دیگر ماثابه يك نظاهر  
 چنان سقوط عظیم و اضحلال وحشتناك نیروهای مولده و خطرات تهدید کننده آنها  
 می بینیم که تنها کسی که قادر بیک محاسبه دو دوتا چهار تا هم نیست ، میتواند بها  
 وجدان آسوده معتقد به حل همه مسائل از طریق سرمایه داری باشد . در مقابل  
 بشریت این وظیفه بصورتی دقیق ، واضح و روشن قدهلم کرده است : گذارسوی  
 مسیر نوبن از تکامل اجتماعی ، حتی با تحمل گزاف ترین هزینه ها بخاطر آنکه در اینجا  
 يك دورنما موجود است ، اینجا واقعا راه جدیدی برای اجتناب از خطراتی که بشریت  
 یت را بسوی نابودی سوق میدهد ، گشوده میشود ، و پیاماندن در مسیر قدیم ولی بسا  
 آگاهی بانیکه هیچ راه نجاتی برای بشریت موجود نیست و بشریت نابود میشود ،  
 آنچنان که يك سری از کهنترین تمدن های بشری نابود شدند . با توجه بچنین  
 وضعی است که میتوان فهمید که چرا بزرگترین ایدئولوگهای بورژوازی در اروپای غربی  
 و مقدم بر همه آنها ، - جائیکه این گرایش سرمایه داری به تلاش و نابودی خود  
 بشدیدترین وجه عیان گشته است - چرا ما درست در اینجا در بین بزرگترین ایدئو-  
 لوگهای بورژوازی گذار سمت سیستم های مختلف ایدئولوژیک راسی بینیم که از زمین  
 روی بر نافته اند و نظرشان را کاملاً متوجه آسمان و یا مشاهده ناف کشمشان کرده اند .

ما این جریان عظیم ایدئولوژیک را در محافل بورژوازی ملاحظه میکنیم، پشت کردن به زمین خاکی و فرقه شدن در بررسی های روانی، جستجوی وجهای سارفسانه از درواش شرق، از مذهب و غیره. این نشانه بسیار مهمی است که تا بحال چندین بار در تاریخ بشریت پیش آمده و احساس خام غرب جوامع مربوطه را بیان میکند. رفقا: دلیل آنکه استدلالات مخالفین ما مطاقت اسفناک، آری حتی کوچک وسطی هستند، درست همین است. آنها بهترین چیزرانی بینند، آنها سردرگمی فوق العاده بزرگ و تضادهای کلان و تکان دهنده را که اکنون در مقابل تمامی بشریت قرار گرفته اند نمی بینند. آنان از لمس آن سئوالاتی که امروزه با تمامی ابعاد سترگشان در مقابل بشریت قد علم کرده اند، عاجزند: آنها شبیه به توله سگ هائی هستند که مچپای مارا گاز میگیرند ولی نمیتوانند غولی را که با بالهایش بگونه ای چنین دهشتناک، به تمامی جهان بر میکشد، بفهمند. و حتی زمانیکه خود شانرا بما نزدیک میکنند و میکوشند بخاطر یک چیز جزئی مارا گاز بگیرند - مثلا بخاطر سیاست اقتصادی جدید و غیره - در همان زمان هم اینها کمترین تحلیل درست از آن چیزی را که در واقعیت میگردد، بدست میدهند، بلکه امسال مغنی و درونی شانرا آشکار میازند. پسند ضرب المثل آلمانی خیلی بدترستی میگوید: "آرزوی در اندیشه است" آنچه را که نسو آرزوی کنی در یک تحلیل مانندی، تحلیل عینی منطقی آنچه که در واقعیت میگردد، قرار میدهی. در اینجا هم عینا همان اتفاق میافتد. زمانیکه مخالفین ما میگویند که کموسنیزم در روسیه به ورشکستگی کشیده است، این موضوع را با چه استدلالی میگویند؟ با اینکه ما روابط سرمایه داری داریم، کاملاً درست است، این روابط کاملاً موجودند. اما در بین عناصر سوسیالیستی اقتصادی ما و بین خواست فعال ماکه در خط تکاملی عناصر سوسیالیستی در حرکت است و مناسبات سرمایه داری، نبردی واقعی در جریان است. چه کسی در این نبرد پیروز خواهد شد؟ آنها فکر میکنند و میگویند: ما مایلم که سرمایه پیروز شود ولی اینرا این چنین در قالب کلمات میرویند: سرمایه پیروز شده است. کجا گفته شده و چه کسی گفته که این نبرد و فرجام تاریخی آن تماماً و قطعاً بنفع مردان نپایان رسیده؟ چه کسی گفته که اقتصاد سوسیالیستی ما نابود در حال پس روی است و هیچگاه بر علیه این عناصر اقدام نخواهد کرد؟ کجا هستند آن استدلالاتی که برله این امر صحبت میکنند؟ از بی رمقی اروپا در جائیکه دستمزد

ها رویکاهشانند، در حالیکه پیش ما شروع بی‌بالا رفتن می‌کنند، از درهم شکستن روشن‌فکران در آلمان و اطریش و غیره که در شرف انجام است، مطلب دیگری ناشی می‌شود، احتمال خیلی بزرگتریک دورنمای کاملاً دیگری؛ باین معنا که روسیه شوراهای درحین اینکه بی‌اصول خیزد تبدیل بیک امریکای جدید، نه بمعنای پیروزی کلمسه و نه بمعنای پرولتری آن خواهد شد. هرچنگی خواه نظامی، انقلابی یا اقتصادی یا رسک توام است، اما هرکس که تحت شرایط نبرد خود را بشکست محکوم میکند، پیروزی نمی‌خواهد. هرکس حالا می‌گوید که همه چیز از دست رفته و اینکه مردان نپ مارا خواهند بلعید، او خواهان پیروزی همین مردان نپ است. این است دلیل آنکه چرا آن استدالات، حتی از همین نقطه نظر هم بجه گانه و مسخره بنظر می‌آیند. حال آنکه از نقطه نظر دورنمای عمومی و وظایف بزرگ کنونی کاملاً رقت آورمی باشند، اما جوابهایی موجود هستند که آدم باید آنها را به حساب بیاورد، گرچه آنها از عمیق‌ترین عدم تفاهم برای خصوصیات دوره ای که در روند انقلاب حاصل می‌گردند، ناشی میشوند و دریک سری از استدالات نگیل کننده علیه ما بیان خود را می‌یابند، استدالاتی که تمام آنها، همانگونه که من سعی در اثبات آن خواهم کرد، بر پایه کاملاً غلطی استوار هستند.

حالا می‌پردازم به تحلیل یک دعوی مخالف ما، که مارا به موضوع سخنرانی امروز خیلی نزدیک میکند. چه تمام آنچه را که من تا بحال گفتم، تا حدودی یک نوع مقدمه بود. و از سوی دیگر از اشتباهات اصلی مخالفین سیاسی ما پرده برخواهد گرفت، که مخارج فوق العاده عظیم انقلاب کارتری را نشان می‌دهند و با استناد باین مخارج در اثبات امکان ناپذیری انقلابی با خصالت سو سوالسنی در مملکتی همانند روسیه می‌کشند.

من نمی‌خواهم در اینجا بآنچه که در موردش در ادبیات ما خیلی بگفت صحبت و نوشته شده بسنده کنم، هم چنین نمی‌خواهم آن استدالات بغایت مهم را بشکافم که باین میانجامد، که نمیتوان روسیه را از ارتباط گلی و از چرخش هام اقتصاد جهانی و هم چنین از اروپای غربی جدا کرد، که انقلاب ما فقط بخشی از انقلاب اروپاییست. باین جانب مسئله که به قدر کافی روشن شده است، نصیحت از من، بلکه می‌خواهم مسئله را از جانب دیگری توضیح دهم. من می‌خواهم اینجا این نظر را مطرح کنم که حریف در استدالاتش علیه ما بیک قیاس با انقلاب پیروانی روی می‌آورد، مقایسه‌ای که او

صحیح میدانند، ولی ماهیتاً تحت هیچ شرایطی بمثابه دلیل نمیتواند مورد قبول قرار گیرد. من اثبات خواهم کرد که انقلاب پرولتاریائی نه فقط بخاطر محتوی طبقاتی اش از انقلاب بورژوائی منک میگردد، بلکه در تمام حرکتش خصوصیات ویژه ای دارد و تا گزیر در هر مملکتی را خواهد بود که هرگونه قیاسی را بین انقلاب بورژوائی و انقلاب پرولتاریائی از بین می برد. مخالفین ما چنین می اندیشند: شکل کلاسیک انقلاب بورژوائی را در نظر بگیریم، فرض کنیم انقلاب کبیر فرانسه، خواهیم دید چگونه طبقه جدید بورژوازی رژیم فئودال-اربابی را سرنگون کرد. البته در این جنگ داخلی خلسی تلفات و مخارجی را تحمل کرد، اما جراحات این انقلاب بورژوائی نسبتاً کوچک بودند و کشور توانست زود و سریع سلامتی اش را بازیابد و سر پایا بستند. اما انقلاب روسیه بروشنی تمام نشان داد که درد زایمان مخارج جنگ داخلی، بی تجربه‌گی و عدم کاردانی حاکمین جدید بقدری عظیم بودند، که گواهی فقری که خود حاکمین جدید در روسیه بخورد دارند، خود دلیل ناپختگی و عدم آمادگی کشور است. من این تزا را اینجا مطرح میکنم که هر انقلاب پرولتاریائی در هر مملکتی، یعنی در یک کشور کاملاً تکامل یافته سرمایه داری، خود را از نقطه نظر مخارج از هر انقلاب بورژوائی تا حد غیر قابل تصویری متمایز خواهد نمود و این در وهله اول از آنجا ناشی میشود که هر جامعه نهی سوسیالیستی در بطن جامعه سرمایه داری کهسین بشیوه کاملاً دیگری بوجود میآید تا جامعه سرمایه داری از درون جامعه سرواژ فئودال.

تزا مارکس که توسط مخالفین ما بایک میل و علاقه مغرطی نقل میگردد معروف است که میگوید، هیچ جامعه نهی جایگزین جامعه کهن نخواهد شد، تا زمانیکه در بطن مناسبات کهنه و در درون جامعه قدیم عناصر جامعه نهی قوام نیافته باشند. و از آنرو هنگامیکه بلشویکهای روسیه دست اندر کار انقلاب ظاهر پرولتاریائیشان شدند، در واقع میشود گفت به آزمونی دست زدند که زایاندن جنین نرسیده را میمانست که نه در ماضیم بل در دوین ماه متولد شده، از آن هیچ کاری بر نمیآید. این اصلیتین استدلال مخالفین سوسیال دموکرات ماست.

من توجه شمارا باین نکته اول جلب میکنم که بنظر من عمده ترین نکته می نماید. بگذارید مشاهده کنیم که چگونه سرمایه داری در درون روابط کهنه سرواژ فئودال بوجود میآید و چگونه سوسیالیسم در بطن سرمایه داری بوجود میآید. اگر سؤال را

این چنین طرح کنیم، آنگاه تفاوت عمیق این دو نوع بالندگی بصورتی کاملاً آشکار و دقیق روشن خواهد شد. همانسان که سوسیالیسم در درون روابط سرمایه‌داری می‌بالد، بهمان صورت نیز سرمایه‌داری در درون رژیم سرواز - فتودال بالنده است، اما جان کلام درست در چگونگی این بالندگی است. این تفاوت، تفاوتی اساسی و بنفایت عمیق است. مخالفین ماکه به مارکسیست بودن نشان غره هستند، متوجه این نکته نیستند، حتی چنین سئوالی را هم مطرح نمیکنند، اما وقتی که ما این سئوال را طرح کنیم، بلافاصله این اختلاف را می‌بینیم، بدیهی است تنها در صورتی که بخواهیم آنها را به بینیم. جامعه سرمایه‌داری بمثابة يك کلیت، از سر تا پا در بطن جامعه فتودال بوجود می‌آید. حتی در زمان سلطه رژیم فتودال بورژوازی در کارخانه‌ها، طبقات فرمانده معسوب می‌گشت، در حالیکه طبقه کارگر در کارخانه‌ها در زیر فرمان بورژوازی قرار داشت. جامعه سرمایه‌داری را بصورت يك نردبان میتوان تصور کرد که در رأس آن بورژوازی حکمران و در وسط آن مهندسين، استادکاران و کارگران کارآموده قرار دارند، و در پائین آن بخش کارگران غیر ماهر جای دارند - تمام این سلسله مراتب اجتماعی همراه با فرمانده هانش در رأس و در درون رژیم فتودال بسالیده است.

بورژوازی در کارخانه‌ها و مانیفکاتورها در لفاف سلطه سیاسی رژیم زمین‌داران فتودال، بمثابة کارگر فرمان میراند. حال از خود بپرسید که آیا چنین وضعی حتی در کشوری که در آن سرمایه‌داری به آخرین حد تکاملش رسیده باشد و آینه شده ای نداشته باشد، ممکن است؟ از خود بپرسید که آیا وضعیتی قابل تصور است، که در درون جامعه سرمایه‌داری، حتی در یکی از انکشاف یافته ترین آنها، جامعه ای که با آخرین حد تکاملش نائل گشته باشد، همانگونه که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری رشد کردند، مناسبات تولیدی سوسیالیستی هم بعنوان يك مجموعه رشد نمایند؟ آنگاه فسورا - برایتان، واضح خواهد شد که یک چنین فرضی بصورتی مضاعفی معنی بگل پوچ است، زیرا که تحت مناسبات تولیدی سوسیالیستی طبقه کارگر خود می‌بایست بعنوان فرمانده در رأس قرار گیرد، یا در غالب نمایندند اش و یا در غالب بهترین بخش خود بسا در غالب رأس خود - یعنی حزب - و یا بیک شیوه کاملاً دیگری، که در این مورد این فرقی ندارد. اما کاملاً واضح است که نشانه اصلی سامان سوسیالیستی جامعه و سامان

مرحله گذار اینست که طبقه کارگر زیر پوسته جامعه کهن بر مناسبات تولیدی فرمان براند. آیا میتواند چنین چیزی وجود داشته باشد یا نه؟ طبیعی است که چنین چیزی در تکامل یافته ترین کشور سرمایه داری هم نمیتواند موجود باشد، برای این که چطور میتواند آدم یک رژیم سرمایه داری را در نظرش مجسم کند که طبقه کارگر در کارخانه های آن فرماندهی داشته باشد؟ چگونه آدم میتواند برای خودش رشد یافته ترین اندامواره سرمایه داری را مجسم کند که در آن طبقه کارگر بعنوان هدایت کننده تولید مافوق طبقه دیگری قرارگیرد؟ چنین فرضهایی احمقانه میباشند. این حماقت محض است که آدم یک چنین امکانی راحتی فقط برای یک ثانیه هم کشده بپذیرد. از این مطالب چه چیز مستفاد میشود؟ از آن این نتیجه حاصل میشود که بالندگی، تولد و شکل گیری جامعه سرمایه داری در درون جامعه فئودالی و بالندگی جامعه سوسیالیستی در درون جامعه سرمایه داری دو چیز کاملاً متفاوت هستند. در حالیکه سرمایه داری کاملاً در درون جامعه کهنه رشد میکند، سوسیالیسم نمیتواند تحت هیچ شرایطی بایستناز فرماندهی اش، در درون یک جامعه سرمایه داری، اگر چه تکامل یافته ترین آن، تماماً ریشه یابد. این یک تفاوت ماهوی و اصولی است که توسط هیچیک از مخالفین ماحتی به بحث هم گذاشته نشده است.

ولی از این امر نتایجی حاصل میشود که من بعداً در پائین در باره آنها صحبت خواهم کرد. از این امر قبل از هر چیز فرق زیرین حاصل میگردد. اگر بورژوازی بر علیه طبقه مالکان قد علم میکند، طبقه استثمار شده نیست، هنگامیکه او رژیم فئودالی را سرنگون میکند، بهمنابه طبقه ای پیش میرود که بوسیله قدرت سیاسی ملاکان به تنگنا رانده شده است. بورژوازی در جامعه فئودالی طبقه استثمار شده نیست، در حالیکه طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری طبقه استثمار شده است، این احتیاج باثبات ندارد، برای آنکه هرگز اینرا میداند. از این امر وضع دیگری نیز بدست میآید، که خود را کاملاً به ماهیت مسئله نزدیک میکند از این اختلاف خیلی عمیق، خصوصیت زیرین ناشی میشود: بورژوازی در درون جامعه فئودالی طبقه ای از نظر فرهنگی سرکوب شده نیست، برعکس، بورژوازی در جامعه فئودالی در زیر لثاف قدرت سیاسی فئودالها و ملاکین از نظر فرهنگی برانتبالاتراز آن هائیت که توسط وی سرنگون میگردد، بورژوازی که در شهرها رشد میکند در مبارزه اش علیه ملاکانی



که هر زندگی روستایی تکیه دارند، با تجهیزات کامل و با آگاهی و با آگاهی کامل و علم به پیش‌نیازها و نیروهای فرهنگی و کارآموزان ای در اختیارش قرار دارند. بورژوازی اسکان یافته در شهرها، نیرومندترین وسائل مناسب سرمایه‌داری کالسی رشد یافته یعنی پول را در دست دارد. بورژوازی همانا تحت سلطه ملاکین فئودال سرمایه‌ها انباشت میکند و با این سرمایه تمام عصاره فرهنگی جامعه موجود را، آهسته تحت نظام فئودال مالک فئودال آقای واقعی مدرسه است و با انحصارگر تعلیم تربیت؛ البته که فئودال نیست. زیرا لایف فئودالی، کارگر فنی، استاد کار و محقق آزمایشگاه همه تحت نظارت و کنترل و در دست طبقه جدید یعنی بورژوازی است که قدرت سیاسی را هنوز در دست ندارد ولی یک قدرت فرهنگی درجه یک شده است و سطح فرهنگش به مراتب بالاتر از طبقه ایست که او مجبور به سرنگونیش میباشد.

این با ضرورتی آهنگین از دو نوع مختلف بالندگی جامعه - جامعه سرمایه‌داری در چهار چوب فئودالی و جامعه سوسیالیستی در چهارچوب سرمایه‌داری - حاصل میگردد. آیا چیزی شبیه باین در پیش‌طبقه کارگر، که در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری رشد میکند، یافت میشود؟ نه و نمیتواند هم وجود داشته باشد. پایه مصلحت است اگر فرض کنیم که در یک جامعه سرمایه‌داری حتی در عالی‌ترین و تکامل یافته‌ترین آن، طبقه کارگر بتواند از نقطه نظر سطح فرهنگی بالاتر از بورژوازی ای که توسط وی سرنگون خواهد شد، قرار بگیرد. این امر باین دلیل ساده غیرممکن است، زیرا بورژوازی طبقه حاکمه ایست که طبقه کارگر را از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی و در نتیجه فرهنگی هم در وابستگی برده واری نگه‌دارد. این ادعا کاملاً سخفه‌وی معنسی است که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری بتواند خود را بسطحی ارتقاء دهد، که بالاتر از سطح فرهنگی بورژوازی باشد. طبقه کارگر درست به همین طریقت طبقه ای سرکوب شده می‌باشد و درست از این جهت بی‌گیرترین طبقه انقلابی است، برای آنکه در همه عرصه‌ها سرکوب میشود. و اگر توسط چند نانی مارکسیست و محقق نیمه مارکسیست مثل "بوگدانوف" (۱) این نژاد طرح میشود که اتوماتیک تکامل سرمایه‌داری خود باین منجر میشود که کارگران مدام روشن‌فکرتر و غیره میشوند، و این به‌شابه

دلیل برای رد این تزارائه میشود که من اینجا مطرح میکنم، يك اشتباه بسیار بزرگ است، برای آنکه اینجا چیزهای کاملاً متفاوتی باهم عوضی گرفته میشوند.

آیا پرولتاریا از نظر فرهنگی در طی تکامل ارتقا می یابد؟ آری ارتقا می یابد. آیا برای تولید ماشینی کارگران روشنفکتری نسبت بزمان مانوفاکتور لازم اند؟ البته، اما در طول همین زمان هنگامیکه کارگر از کار دستی بسوی کار ماشینی گذارو برای من مینابه مهارت، تردستی و شناخت بیشتر و غیره دست یافت در ظرف همین مدت آن اقتضای که مافوق او قرار دارند، مقدم بر همه روشنفکران فنی، مجبوی بودند به اطلاع از عناصر چهار عمل اصلی بسنده نکنند، بلکه به ریاضیات عالی دست یابند. همه چیز بيك مرحله عالی ارتقا می یابد. کارگر از نقطه نظر فرهنگی رشد مینماید ولی اقتضای فرمانده باشدت بمراتب بیشتری رشد میکنند و ازین طریق سیادت خود و نقش لازم اجتماعیهشان را در روند تولید اجتماعی حفظ میکنند. رشد فرهنگی طبقه کارگر را بعنوان استدلال این امر طرح نمودن که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری میتواند بيك قدرت از لحاظ فرهنگی بالاتر از طبقه ایکه توسط وی سرنگون میشود، رشد یابد و می باید، استدلال نیست و اگر هم آدم بخواهد بعنوان استدلال بآن بنگرد، استدلال اشتباهی است.

از نگرش مقایسه ای انواع بیدایش جوامع گوناگون و وضعیت مختلف طبقات يك چیز کاملاً قابل توجه دیگری بدست می آید.

من اینرا در نظر میگیرم: زمانیکه بورژوازی پورش خود را به رژیم فئودالی آغاز میکند، بنعداد بسیار معدودی از فراریان طبقه قدیم نیاز دارد، که بخدمتش درآیند و در این نبرد بر علیه ملاکان او را یاری رسانند، چه وی در چهارچوب جامعه فئودالی این نیروهای فرهنگی را از خود بیرون داده است، اما طبقه کارگر چه؟ طبقه کارگر در تمام کشورهای - و نگرشی به جنبش های کارگری در تمام جهان اینرا ثابت میکند که افسردگی را بمنابه رهبر گرفته که از طبقات دیگر مقدم بر همه از روشنفکران بیرون آمده اند، امری که اجتناب ناپذیر بود. هیچ حزب کارگری و سازمان سندیکائی نمیتوان یافت که فاقد قشری که در پست فرماندهی قرار دارد باشد، قشری که از افرادی که از روشنفکران بورژوازی برخاسته اند، تشکیل میشود. البته در این رابطه فرقی بین احزاب رفرمیستی و انقلابی وجود دارد، اما حتی در احزاب انقلابی، از جمله حزب کمونیستی

ما - و مانیازی به مخفی کردن این امر نداریم - یک قشر معین رهبری کننده وجود دارد که عمدتاً مرکب از افرادی است که از طبقه دیگری بیرون آمده اند. اینرا چگونه میتوان توضیح داد؟ اینرا میشود از یک جریان خیلی ساده، که من قبلاً در موردش برای شما صحبت کردم، از سرکوب فرهنگی طبقه کارگر که قادر نبود، همانند بورژوازی، تعداد کافی از رهبران را از خودش بیرون دهد، توضیح داد. اما زمانی که طبقه کارگر قدرت دولت را در دست بگیرد، هنگامیکه او در مقابل، ضرورت حکومت جامعه قرار گرفته میشود، بدین ترتیب مجبور است انبوهی از همه نیروهای ممکنه را برای اداره کارها و ارتقای و تقویت امور و غیره از خودش بیار آورد، بنابراین کاملاً اجتناب ناپذیر است که از نیروهای آنیکه بطبقه کارگر تعلق ندارند، خوب یابد، بمقیاس وسیع و مقدار زیاد تری استفاده کند، تا بورژوازی از کسانی که از جامعه فتودالی بیرون آمده بودند، شما ببینید که اینجا چگونه منطقی یکی از دیگری منتج میگردد و چگونه منطقی یکی با دیگری مربوط میشود. ما ناگزیریم که در مورد این قرینه سازی فرهنگی بحث کرده و به کنکاش بیشتری بپردازیم مسئله تفاوت اقتصادی این باندگی را کنار بگذاریم و رفت خود مانرا روی این مسئله متمرکز کنیم که - همانطور که خواهید دید - در عرض چند دقیقه آینده بعنوان مسئله مرکزی تمام انقلاب سرباز خواهد کرد. تصور کنید که آدم میبایست این مسئله قرینه سازی فرهنگی را مشروحتر بررسی کند. من این سؤال را بشیوه زیر بررسی میکنم، من زمینه فرهنگ را به سه مسئله کوچکتر تقسیم میکنم که از حل آنها راه حل کل مسئله منتج میگردد. من اسئالات ذیل را مطرح میکنم: مسئله اصول فرهنگ، اولاً چه چیزهای جدیدی را فرهنگ عرضه خواهد کرد و دوماً تا چه حد این فرهنگ جدید اشاعه یافته، چسبندگی مقدار افراد را در برمیگیرد، اگر میخواهیم اینرا بایک لغت خارجی بیان کنیم، این مسئله گستردگی میدان فرهنگ است و سؤال سوم اینک تا چه ژرفائی این فرهنگ طبقاً پرورده شده است، میزان دیگری مسئله شدت این پروردگی این اصول جدید، من اینجا مايلم از نقطه نظر آن سه سؤال فرعی نحوه برخورد بورژوازی را در چهارچوب جامعه فتودالی و رفتار طبقه کارگر را در چهارچوب جامعه سرمایه داری در دستور کار قرار دهم. مقدماً و قبل از هرچیز سؤال و یا سؤال فرعی اصول فرهنگ.

من در اینجا نمیتوانم این اصول را مشروحاً مورد بررسی قرار دهم، فقط چند تائیدی صلاح بدست میدهم تا تفهیم شود که صحبت بر سر چیست. هرگاه ما فرهنگ کهنسه

فئودالی و زمینداری را مورد تعمق قرار دهیم، بی بینیم که بنیاد آن واگر آدم بتواند چنین بیان کند، پایه اصولی آن محور آن از دو نکته تشکیل می یافت.

نکته اول عدم تحرك عمیق تمامی فرهنگ بود که بتعام معنی دژهمجا بچشم میخورد و از عدم تحرك خود جامعه فئودالی و محافظ کاری عمیق آن ناشی میشد. و از آنجا سنت سیاحت کامل سنتها در تمامی زندگی فرهنگی. آن باصطلاح تفکر انتقادی هم سرکوب شد و هم کم بسروزرگ کرد.

در هر مناجره دلخواه اید لوژیک استدلالات اصلی در رجوع بکتاب مقدس، ایمن یا آن اصل حزبی و یاسنن اسلاف نهفته بود. این رخوت برهه چیز و همه جا سنولی بود. و دومین پایه این فرهنگ فئودالی اصل مقام، اصل اقتدار بود. این را میسود باسانی ثابت کرد.

این آینه تمام نمای آن مناسبات تولیدی بود که در جامعه فئودالی مسلط بودند. این اصل اقدام به منصب و استناد و رجوع به بالاترین مقام مقتدر است که با هرگونه تفکر انتقادی عمیق دشمن است و در زمینه علم و هرگونه خلاقیتی به اقتدابه سنست و برسمیت شناختن این سنت، بمثابه عالیترین اقتداری انجامید. تمام محور اساسی فرهنگ فئودالی - زمینداری توسط ادغام این دو اصل ساخته میشد. حال بورژوازی چه چیز نوئی وارد آن کرده است؟ او تمام پیوندهای کهنه فئودالی را پاره و در بورد افغان کرده. این همان باصطلاح رهائی فرد است. آزادی ایکه بورژوازی، آنگاه که پیورش بجامعه فئودالی را شروع کرد اعلام نمود، آزادی ایکه پیش از هر چیز آزادی تجارت و استثمار بود، در عین حال آزادی برای انتقاد از قواعد کلیسایی و آیات آسمانی و انتقاد از اقتدار قدرت سلطنتی بود. این همان بورژوازی فرد بود که سراز تخم بیرون آورده و کلیسای کاتولیک را که از راه مالیات بندی بر تجارت و در راه آرایش آزاد اقتصاد سرمایه داریش مانع از میشد، درهم شکست. این بورژوازی فرد که از شدت نیرو و انرژی باد کرده بود و از کیشه پولش جرنیک جرنیک قابل ملاحظه ای بگوش میخورد، راه را از چپ و راست با گونه های آرنجش باز کرد و جامعه فئودالی را در هم کوفت تا آنرا بکلی نابود کرد و قدرت سیاسی را بچنگ آورد. جریان اصلی فرهنگی این طبقه جدید از چه قرار بود؟ از لحاظ اصول بر تریود. حال اگر ما فرهنگ او را مورد بررسی قرار دهیم از خودمان سئوال خواهیم کرد که آن نوی که او با خودش آورد بکهنه بر تریود داشت یا نه؟

از نقطه نظر اصول بدون شك بالاتر قرار داشت. بخاطر اینکه حرکت رويه جلسه جامعه نمیتوانست بر اصول جزئی صیجی یا کلیساهای دیگری متکی باشد. در زمینه علوم تفکری انتقادی و شناخت کاملاً دقیق از طبیعت لازم بود تا اعتقادات مذهبی کهن و تصورات آنها را افغان کند. انتقاد و اطلاع از بررسی واقعیت ما و در وهله اول بررسی طبیعت ضروری بود.

این همان چیزی بود که جامعه به مثابه کل به تمام معنی در ادامه انکشافش به بدان نیاز داشت. نتیجتاً بورژوازی از نقطه نظر فرهنگ جدید در مرتبه بالاتری قرار دارد. اما بورژوازی از نقطه نظر اشراف این فرهنگ و نیز از نقطه نظر تعداد افرادی که در سر میگرفت از جامعه فئودالی بالاتر بود. من برایتان گفتم که بورژوازی کارآزموده تر است تا کار ویران اجتماعی را. در صورتیکه چنین بیانی مجاز باشد. در اختیار داشت. تمامی آنچه که در شهرها رشد میکرد، تمام شبکه مناسبات شهری، آنچه که در ایمن سطح به فراز میآید به پیش میناخت و دیگران را بدنبال خود میکشید، در تحت نفوذ بورژوازی قرار داشت، از نقطه نظر وسعت دامنه افرادی که بورژوازی در اختیار داشت، نیز بر نظام فئودالی برتری داشت و بالاخره از نقطه نظر تنظیم اصول فرهنگ نو چیره بود. کافیست که یاد آور شوم که بورژوازی حتی تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه یک دایره المعارف از ما تریالیستهای بورژوائی داشت که در آن تمامی فرهنگ جدید در زمینه های مختلف توسط نمایندگان طبقه جدید جمع آوری و ساخته و پرداخته و دقیقاً بیان شده بود. این به تمام معنی یک فرهنگ، یک فرهنگ عظیم برای ایمن طبقه جدید بود. بنابراین بورژوازی از نظر قوام بخشیدن به اصول فرهنگ نو نیز سر تر از آن طبقه ای بود که بآن آموزش آورده بود. حالا خیلی باروشن بینی تمام وضعیت طبقه کارگر را در درون جامعه سرمایه داری از این سه نقطه نظر بررسی کنید. آیا طبقه کارگر در شرایط کنونی چیز نوئی در این عرصه وارد میکند. من معتقدم آری و از نقطه نظر اصول، فرهنگ طبقاتی پرولتاریائی برتر از فرهنگ طبقاتی بورژوائی است. در این صحت از نقطه نظر اصول فرهنگ نو، تز ذیل را به مثابه تزی غیر قابل ردی دانسم:

آنچه که طبقه کارگر حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری با خود حمل میکند، کمی برتر از فرهنگ بورژوائیست. چرا؟ چه چیزی در آن نواست؟ و تز ذیل در وهله اول در آن تازه هستند که در پیوند پایکدیگرند. اولاً طبقه کارگر درست همانگونه

که گرایش به از میان بردن هرچ و مرج تولید سرمایه داری دارد، دارای این گرایش نیز هست که اغتشاش در زمینه فرآورده های فرهنگی - روشنفکران را نیز براندازد، بدین معنی که آره نیکی میداند که تمام این باصطلاح ارزشهای فرهنگی و شاخه های علمی مختلف بخاطر حد اکثر استفاده میبایستی آنچنان ترکیب یابند که همگی آنان یک سیستم جهان بینی عام بدست دهند: بهم پیوستگی و نقشه مند بودن تك تك شاخه های فرهنگی هرچ و مرج، اینست نخستین اصول فرهنگ پرولتاریائی، بورژوازی بخاطر تخصیص شدنش که بنویه خود بر تولید پر هرچ و مرج کالائی متکی است، قادر بدرك این مطلب نیست، و از اینجا نتیجه بوم حاصل میشود که بورژوازی در اشخاص نماینده و کار آموزده اش و غیره اهمیت عملی هرگونه دکترین تئوریک رانسی فهمد، در حالیکه طبقه کارگر ارزش عملی همه چیز را از مکانیک گرفته تا تئوری انتزاعی شناخت را خیلی خوب درک میکند: او در مییابد که در اینجا همه چیز یک ارزش عملی دارد و بمثابة یک وسیله مبارزه با یک طبقه و یا تمامی جامعه در مقابل طبیعت بیرونی خدمت میکند و یا یک سلاح مبارزه در دست طبقه ای علیه طبقه دیگر است.

طبقه کارگر این ارزش عملی را در مییابد. چرا این چیز بالاتری است؟ باین دلیل ساده که این شناخت جلوه نوبنی بدانش و هنر و غیره می بخشد.

من بعنوان نمونه مثال بزرگ ذیل را میآورم: وقتیکه ما برصند قدرت نشسته ایم، باید بدانیم که فرضاً چقدر برای بهداشت، برای صنایع نساجی و یا برای تولید کالبر، مجبور به در نظر گرفتن هزینه می باشیم، معنی این چیست؟ این بدین معنی است که بایست تخمین درستی از ارزش عملی این یا آن بخش، از تولید کالبر گرفته تا تولید تئوریهای مارکستی، در دست داشته باشیم، از اینرو کاملاً طبیعی است، که در نزد ما در این زمین هم، در این زمینه آید تئورزی - فرهنگی، در دست معان اقتصاد نقشه مند، در چنان زمینه خلص اقتصادی، بدست آید. بدین خاطر است که اصول فرهنگی ما در سطح بالاتری قرار دارند. چیزهای گنگ و پرستیدنی بر ما حاکم نیستند.

آیا مثلاً خدا، دستور، وظیفه، و یا پاره هایی ازین قبیل ما را وادار میکنند که کارمان را انجام دهیم؟ هر عضو مارکسیست حزب پرولتاریائی باین امر آگاه است که چه بایستد بکند و برای چه باید بکند و از اینرو هرگز همچون یک نماینده جهان بینی بورژوائسی در هیچیک از زمینه هامن باب مثال در بخش علم الاخلاق که یکی از بخشهای روشنفکرانه

است، نمایندیشد. کاسه لیسان منززل شده بورژوازی بدائم از خودشان سؤال می کنند، همانگونه که "ریشین" (۱) از خود می پرسد، آیا انسان اجازه کشتن کسی را دارد و یا نه؟ و آیا میتوان یک پلیس را بگلوله بست یا نه؟ اما ما میگوئیم که همه اینها به چاره اندیشی های عقلی معین برای روند انقلاب برای به تحقق درآوردن این یا آن وظیفه بستگی دارد. ما به علم و مناسبات اخلاقی مان بمثابة ابراز نیرومان در ستیز با طبیعت و بمثابة وسائل مبارزه بر علیه عناصر زیانمند بشریت، بخاطر مسوق دادن بشریت به مرحله ای نون و سوی اشکال عالیتر تکامل میگیریم، این است سمت یکسار ما. برتریت ایدئولوژی و فرهنگ نونی که ما حاصلینش هستیم، در این نهفته نیست کیسه کوششمان را صرف کسب تا'بید از سوی نیروهای ماورا'الطبیعه برای آنچه انجام میدهیم، بنمایشیم، این برتریت در آگاهی بر شد نیروهای ما نهفته است، اگر ما باتکیه بر ارزشهای فرهنگی، همچون راننده ماهری به هنگام پیچیدن راه دشواری این ارزشها را بکار گیریم. با این آگاهی بنیرومان، با علم باینکه خدای عزیز یقه ما را نگرفته و پسا مقوله امری کانت دم ما را گاز نگرفته، بل باینکه ما بیامیخیزیم، راهنمایی میکنیم و به پیش میانیم و ما ارزشهای فرهنگی سمت میدهیم، آنها را در تسلط داریم و نه آنگونه که آنها ما را، بلکه ما این ارزشها را با خود بحرکت در میآوریم.

" برتریت " فرهنگ ما در این احساس بر قدرت رشد نیروی اشتراکی و اراده اشتراکی ما نهفته است. آن چیزی که برتر میخوانند، در مقایسه با آنچه که تاکنون بشریت شناخته است همانا در این متجلی میگردد. حال مسائل دیگر گره خورده با فرهنگ را در نظر بگیریم. چنانچه ما باین مسائل دیگر بر دازیم بلافاصله بضعف هایمان واقف خواهیم گشت، مسئله اصول فرهنگ پرولتاریائی از نقطه نظر اصول به مراتب بالاتر از فرهنگ سرمایه داری قرار دارد. و پرولتاریا همانا در درون جامعه سرمایه داری کورمال کورمال در جستجوی نطفه این اصول است و اما در رابطه بانشر این اصول و قوام آوردن آنها وضع از چه قرار است؟ در اینجا باید بگویم که ما هنوز در مقایسه با بورژوازی کاملاً بچگانه رفتار میکنیم. باید باین موضوع کاملاً اذعان نداشت و بروشنی بر آن آگاه بسود. مسئله گستردگی فرهنگ را بمعنای در برگرفتن طبقه کارگر توسط فرهنگ مادر چهارچوب

جامعه سرمایه داری در نظر بگیریم . برای آنکه متوجه اوضاع اسفناک ما بشوید ، فقط بیک نمونه بیک دلیل اکتفا میکنم . در این رابطه ما با ارتشهای عظیم طبقه کارگر که تحت نفوذ پشداورپها و ایدئولوژی بورژوازی قرار دارند ، مواجه میشویم . این بیک واقعیت است . اینها کسانی هستند که از بی سوسیال دموکراسی روانند ، اینها افرادی هستند که در ایدئولوژی بورژوازی گیر کرده اند . آیا نمیدانید که بخش قابیصل توجیهی از زندهای کارگران ما آنانرا هنوز هم بسعت کشیشها میکشند ، این مورد که طبقه کارگر همه کشورها در زیر پرچم معنوی بورژوازی خود قرار دارند ، میتوان مثالها زیادی آورد . اما از طرف دیگر حتی بیک گروه بورژوازی هم پیدا میکنیم که تحت اسوای معنوی پرولتاریا قرار گرفته باشد . اساسا بورژوازی حاکم که در زیر پرچم فکری طبقه کارگر باشد ، وجود ندارد . این امر تفاوت فوق العاده عمیق این رابطه متقابل را نشان میدهد . پیشرفته ترین اقتدار طبقه کارگر اصول نونی را طرح میکنند ، اما در مورد چگونگی نشر این اصول ، طبقه کارگر درست همانند پسر بچه ایست که بدون شلوار اینور و آنور میدود . طبقه کارگر از پیش نیاز کوچکی برخوردار است که در مورد این اصول تعمق میکند و مسائل نونی عرضه میکند ، اما نشر این اصول فرهنگی نون در مرحله بسیار ابتدائی قرار دارد . حالا جریان را از نقطه نظر پیرواستن اشکال این اصول فرهنگ جدید و تشبیه آنها مشاهده کنید . کجا طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری بمعنی مذکور دست بکار شده است؟ تنها در بیک جا و آنهم در زمینه علوم اجتماعی ، فقط در زمینه علوم اجتماعی او در شخص ، مارکس و انگلس و شاگردان آنها آن چهارچوبهای نونی را عرضه کرد ، که پرولتاریا حاملش میباشد . و اما در دیگر زمینه ها ؟ باید گفت که در سایر زمینه ها هیچ چیزی وجود ندارد ، اصول فرهنگی پرولتاریا در آن جهتی تنظیم گشت که از وضعیت وی ناشی میگشت ، یعنی از مبارزه اش علیه سرمایه ، یعنی اینکه در اینجا در درجه اول علوم اجتماعی قرار دارند . برای این منظور نیروی کفایت اولی برای سایر زمینه ها چی ؟ هیچ ، دیگر نیروی باقی نماند ، زیرا جایگاه برده وار طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری نیروهای پراگشته است . همانطور که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری قادر نبود در امر تولید فرماندهی را بدست گیرد ، همانسان در چهارچوب این جامعه هم قادر نبود ، متخصصین ، مهندسیین ، مخترعین ، مین و غیره اش را بپروراند . البته چند مورد استثنائی وجود داشته ، اما با چند



گی که بهارنمایش شود . این بود نتیجه وضع بغایت اسفناک طبقه کارگر در چهارچوب  
 جامعه سرمایه داری . هرگاه ما تمام این توضیحات را جمع بندی کنیم ، در آن صورت  
 میتوانیم بیان زیر را ارائه دهیم : اصول طبقه کارگر بر اصول فرهنگ بورژوازی برترست  
 دارند ، ولی از نقطه نظر نشر و نیز از نقطه نظر پرداختگی وضع درخشانی ندارند ،  
 در حالیکه فرجام جریان بوسیله مبارزه انسانهای زنده و نه بوسیله اصول عربان فاقد  
 پوشش انسانی تعیین میگردد . چنانچه ما از خودمان سؤال کنیم که چه تساوتی  
 بین این و یا آن ، بین بورژوازی در چهارچوب جامعه فتوالی و طبقه کارگر در چهار  
 چوب جامعه سرمایه داری موجود است ، آنگاه میتوانیم بدون آنکه دچار اشتباه شویم ،  
بیان زیر را بدست دهیم : رشد بورژوازی در چهارچوب جامعه فتوالی بمثابة یک  
قدرت فرهنگی خیلی بیشتر از رشد طبقه کارگر است که از نظر فرهنگی در چهارچوب  
جامعه سرمایه داری فوق العاده بر مراتب ضعیف تر از طبقه ایست که توسط وی سر  
نگون میگردد . از اینجا دو مطلب که برای سر نوشت انقلاب ما اساسی و تعیین کننده  
 هستند ، حاصل میگردد ، اولاً کاملاً واضح است ، زمانیکه این طبقه بر سر کار آید ضربه  
 شکننده ای بدیوار سلطه بورژوازی وارد کند ، به علت بی فرهنگی ناگزیر مقدار زیادی  
 اشتباه خواهد کرد و بی تجربگی گرایشهای خواهد شد و خلاصه این امر در همه  
 زمینه ها مطرح خواهد بود . از آنجا شیکه مسئله اش توسط با تجربگان تخریب میگردد  
 زینهای بزرگ انقلاب پرولتاریائی که انقلاب بورژوازی با خود به همراه نداشته است ، از  
 اینجا ناشی میشوند ، به عبارت دیگر زینهای انقلاب کارگری که درست بحساب اقتصاد  
 ناشیانه در روسیه و یا بگردن بلشویکها نهاده میشود ، نقش بزرگی در تاریخ مآهپازی  
 کرده است ، این زینهای بزرگ در هر انقلاب کارگری اجتناب ناپذیر هستند و ناشی  
 از اوضاع طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری می باشند ، تا اینجائیکه اول . و اما  
 دوماً از این چیز دیگری برمیآید . هر انقلاب کارگری در هر کشور ، مورد نظر در روند  
تکاملش ناچاراً با خطرات عظیم انحطاط درونی آن انقلاب ، آن دولت پرولتاریائی  
و آن حزب مربوطه مواجه میگردد . زیرا طبقه کارگر که از نظر فرهنگی عقب مانده است ،  
 هنگامی که بقدرت میرسد ، مجبور است از نیروهای دیگری که از نظر اجتماعی دشمن  
 او محسوب میگردند ، اما از نظر فرهنگی در سطح بالاتری قرار دارند ، استفاده کند .  
 در اینجا است که امکان بازگشت بعقب پیش میآید . این همان دورنمای ←

Semenowechowzen است که قبلا درباره آن صحبت کردم . این دور -  
 نای خطرناک خودش را در مقابل هر انقلاب کارگری ، از جمله در مقابل انقلاب امریکا  
 و آلمان نیز نشان خواهد داد . مسئله بر سر اینست که این خطر را پیش بینی کنیم و آنرا  
 بشناسیم و یک راه حل یک راه خروج برایش بیابیم . راه حل خیلی واضح است . صی -  
 بینید که مسئله فرهنگ پس از جنگ آوردن قدرت توسط طبقه کارگر در یک مرحله  
 انقلابی معین به مسئله مرکزی کل انقلاب تبدیل شود . من اینرا - همانطور که  
 مصطلح است - با آگاهی کامل به مسئولیت اظهار میکنم . سرانجام انقلاب ما در تحلیل  
 نهائی باین مسئله بستگی خواهد داشت . بنظر میرسد که تعصبات شروحه در بالا  
بر توجیدی به ارزشیابی نقش و اهمیت باصطلاح مرحله گذاری یعنی مرحله دیکتاتوری  
پرولتاریا بستند .

نظریه سابق باین ترتیب بود که طبقه کارگر ، با بالندگی بیشتر بعبارة یک کلیت در درون  
 جامعه سرمایه داری بعنوان طبقه ای بالغ میگردد که قادر است بلافاصله بتعاقب جامعه  
 حکومت کند و چنانچه در عمل این صبر نشد ، از آن نتیجه گرفته میشود که آنچه که  
 انجام میگردد ، درست همان چیزی نیست که می بایستی صورت گیرد . زمانیکه من در مورد  
 استدلال سوسیال دموکراتها که به ضد ما استفاده میکنند ، سخن گفتم ، دیدیم  
 که استدلال آنها درست روی یک چنین نظریه ای استوار بود : هرگاه طبقه کارگر  
 اشتباهی مرتکب میشود ، مسائل مختلفی از قبیل تخریب از جانب روشنفکران ، زیانهای  
 متعاقب انقلاب و غیره بوجود می آیند و بالنتیجه جامعه کهن هنوز پختگی لازم را برای  
 تبدیل به جامعه نوین ندارد . فکر میکنم که از تحلیل من براهتی این موضوع نمایان  
 باشد که چنین اشتباهاتی و هم چنین زیانهای متعاقب انقلاب پرولتاری فقط اختصا  
 بانقلاب روسیه ندارد . در روسیه این مسائل در ابعاد نسبتا بزرگی اجتناب ناپذیر  
 میباشد . ما در روسیه علیرغم کیفیت بالای انرژی انقلابیونش با عقب ماندگی اقتصاد  
 روسیه ، عقب ماندگی تکنیکی و فرهنگی پرولتاریای روسیه روبرو هستیم . از سخنرانی  
 من استفاد میکردند که هزینه های گزاف و مخارج انقلاب کارگری ما من همه انقلابات  
 کارگری را خواهد گرفت . ولی از همین نقطه نظر اعلام میکنم که این تحلیل برونو نومی  
 به ارزشیابی مرحله گذار بمتابعل می افکند و بر مبنای توصیفات گذشته میتوان بیسلا  
 تصوریک زهر را بدست داد - من در اینجا خیلی مجرد صحبت میکنم و کلیه انقلابات

پرولتری را در نظر دارم و مجدداً تاکید میکنم که این نه فقط برای انقلاب کارگری روسیه بلکه برای دیگر انقلابات پرولتری هم صدق میکند - این نظر را میشود چنین اعلام کرد ، که طبقه کارگر که در درون جامعه سرمایه داری بمثابة طبقاتی بالنده میشود که قادر است ماشین سلطه بورژوازی را درهم شکند ، از بورژوازی سلب مالکیت کند ، مقاومت دشمنان داخلی را سرکوب نماید ، یعنی مقاومت بقایای بورژوازی و آن بخش از آنها که مخالفست میکند و گاه بشدت مخالفت میکند ، سرکوب نماید ، اما طبقه کارگر در چهار چوب جامعه سرمایه داری نمیتواند بمثابة طبقه ای بالنده شود که کاملاً توانائی انجام وظایف سازمان نهن اجتماعی را بیابد و بپنهنائی و تمام و گمال آنها انجام دهد . و حال اگر ما از این نقطه نظر روند انقلاب پرولتاریائی را نگاه کنیم ، میتوانیم بگوئیم که وظیفه - اگر اجازه داشته باشیم این بیان را انتخاب کنیم - عملکرد و نقش دوران گذار درست درین نهفته است که طبقه کارگر به طبقه ای بالندگی یابد که تمام این نیروهای فرهنگی را در دوران گذار تولید کند ، به طبقه ای رشد یابد که توانائی حاکمیت جامعه را پیدا کند . و سپس با باز داشتن روال آن و پس از آنکه دیکتاتوری پرولتری بگونه ای اجتناب ناپذیر مرتفع و بقایای تقسیم طبقاتی ناپدید شوند ، خسود را محو میکند . حالا میخواهیم بمسئله بزبان ساده و همه کس فهم بپردازیم . مسأله هنگام بررسی مسئله از نظر توانائی های فرهنگی پرولتاریا به این نتیجه گیری دست یافتیم که تنها اصول فرهنگی نهن کفایت نمیکند بل حاملین زنده های هم برای ایمن موضوع لازم هستند ، مسئله این است : برای اصول فرهنگی حاملین زنده های لازم هستند . بسخن دیگر می بایستی کادرهای معینی که در درون آنان این اصول فرهنگی نهن راه یافته و خود را انباشته و منجمع کرده اند ، از آدم های زنده موجود باشد که این اصول فرهنگی جز گوشت و خون آنان در آمده اند . بهر حال تا یک درجه معینی هر آدمی معرفت یک ماشین زنده است ، ما میتوانیم یک پرورشور بورژوا را بمثابة نسوعسی از ماشین زنده در نظر بگیریم که بدر این میخورد که فرهنگ بورژوازی را به همه اطراف و اکناف پراکنده سازد و آنها باقتشار دیگر منتقل نماید و با این تشعشعات آن افراد را هدف قرار دهد که از نقطه نظر بورژوازی می بایستی بر روشانشان کار کرد ، بهایه بیان اقتصادی یک آدم با کیفیت همانند پرورشور بورژوازی وسیله تولیدی است برای تولید ایدئولوژی بورژوازی هم بمعنای خلق این ارزشهای فرهنگی وهم بمعنای چپاندن این مفاهیم و ایدئولوژی

بورژوازی و غیره . . . . . در مغزها .

ناگزیر همین سؤال هم در مقابل ما قرار میگیرد، در اینجا یک زمینه وسیع فعالیت در مقابل ما باز میشود. هر گاه خواهان یک پایان پررشد انقلاب کارگری باشیم و معتقدیم که همه ما این را میخواهیم، در آن صورت بایستی مسئله کار بر روی انسانهاییکه هنوز در مقیاس وسیعی تحت نفوذ ایدئولوژی دشمنان ما قرار دارند خیلی واضح در مد نظرمان باشد و مسئله تبدیل آنها بآن چنان ماشین های زنده ای که در تمامی حرکتشان از اداره کردن یک کارخانه گرفته تا تدریس در یک مدرسه و یا فرماندهی یک ارتش و یا هزاران موارد دیگر، اصول جدید و ایدئولوژی نوین پرولتاریائی هادی آنها باشد. اگر ما تعداد کافی از این عناصر داشته باشیم در این صورت حل مسئله بگونه ای دیگر خواهد بود.

این امر کاملاً واضح است. هر گاه شما وضع طبقه کارگر را از این نقطه نظر در جامعه سرمایه داری بررسی کنید، آنوقت همان چیزی را که من در قسمت اول سخنرا- نی ام بیان کردم، به بیان دیگری تکرار خواهید کرد. این امر در چهار چوب و تحت رژیم سرمایه داری غیر ممکن مینماید. زیرا از یک سو پایه و اساس رژیم سرمایه داری بر انحصار وسائل تولید و از سوی دیگر بر تمرکز سلاحها در دست طبقه حاکم و سوا انحصار تعلیم و تربیت قرار دارد. چنانچه طبقه کارگر قادر به درهم کوفتن انحصار تعلیم و تربیت نشود، درها و امکانات پرورش بسته خواهند ماند تا بتواند طبقه های بالنده گردد، که باتکیه به نیروی خود بر سرنا سر کشور حکومت کند، در اینجا این نتیجه حاصل میشود که هرگز نمیتوان فکرش را کرد و یا خواش را دید که قبل از آنکه انحصار آموزش عالی بورژوائی را درهم بشکنند و از میان برداشته شود، اصولاً بتوان چنان کادرهای فرهنگی عالی بوجود آورد که از طبقه کارگر برخاسته و بر آن تکیه داشته باشند. این از اینجا ناشی میشود و من اینجا با صراحت تکرار میکنم و هیچ شکی هم در آن نیست. در اینجا باز مجبوریم این نتیجه گیری را بکنیم که این بالندگی طبقه کارگر بآن چنان قدرت فرهنگی بدون دیکتاتوری پرولتاریائی امکان پذیر نیست، چه درهم کوفتن انحصار آموزش و پرورش در چهار چوب جامعه سرمایه - داری از عهده طبقه کارگر خاج است. بسیار نادرست و سطحی و غیرا نتقادی خواهد بود، اگر فرض کنیم که بورژوازی تنها به قهر عریان متکی است یا اینکه خودش را

صرفاً بوسیله انحصار وسائل تولید حفظ کرده است. انحصار بورژوازی برابر تولید، در جامعه سرمایه داری با موفقیت انحصاری بورژوازی در دانشگاه آموزش و پرورش منطبق است، باین اعتبار که ماشین اعمال نفوذ فرهنگی - ایدئولوژیک را در اختیار دارد. بدیهی است که اگر طبقه کارگر این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که به طبقه‌ای بالندگی باید که خود چنین اقتضای را از درونش پدید آورد، مجبور بخرد کردن این انحصار است، ولی او نمی تواند این انحصار را در هم شکند مگر اینکه ماشین دولتی و قدرت دولتی را در اختیار خود بگیرد. بنظر من یکی از مهم‌ترین جوانب تمامی دوران مرحله گذار در ایجاد کارهای کارآموزده می باشد که بقسول معروف از درون طبقه زحمتکشان بیرون آمده باشند، یا کسانی که بعبارت دقیق تر درجه اول از درون طبقه کارگر برخاسته باشند. اگر این مسئله حل نشود باید از سایر مسائل چشم پوشی نمود. آنگاه طبقه کارگر قادر نخواهد بود آن وظیفه تاریخی را که مابرای آن قائلیم انجام دهد و آنگاه همه چیز جز خیال پردازی نخواهد بود.

پس چنین اند همه ساخت و پرداختی که اکنون سوسیال دموکراسی سعی میکند ما را با آن‌ها بترساند، کاملاً بی معنی و مطلقاً ضد انقلابی، آخرین کتاب تئوریسم اصلی سوسیال دموکراسی آلمان - یعنی "کارل کائوشکی" حاوی نکته قابل ملاحظه ایست. او بصراحت و روشنی و با وقاحت کامل براین نظریه مارکس د اثر براینکسسه میان مرحله سوسیالیسم و مرحله سرمایه داری، مرحله گذار دیکتاتوری پرولتاریا قرار دارد، خط بطلان میکشد. در عوض کائوشکی این نظریه را وضع میکند که بین سلطه سوسیالیسم دموکراتیک و سرمایه داری ناچاراً یک دوران حکومت ائتلافی قرار دارد و حالا این حکومت ائتلافی باید جانشین آن چیزی گردد که ما آنرا مرحله گذار دیکتاتوری پرولتاریا می نامیم. لطفاً از این نقطه نظر که من در رساله ام دفاع میکنم این تعدیل و تغییر نظریه مارکس را توسط کائوشکی مورد توجه قرار دهید. کاملاً آشکار است که حتی اگر این دولت ائتلافی تا اندازه ای هم مرحله گذاری را نشان دهد ( چیزی که همانسان که میدانیم ابداً ضروری نیست ) .

تازه آن صورت هم یک چنین مرحله گذار ( کائوشکی وار ) هم کوچکترین کنی بحسب مسئله نمی کند. باین دلیل ما ده که با ورود دویاسه الاغ سوسیال دموکرات در حکومت بورژوازی، طبقه جدید ذره‌ای هم به پیش نرفته و برایش این امکان فراهم

نمیشود که بقول مارکس طبیعت خودش را دگرگون سازد . شما بخاطر دارید که مارکس در جایی میگوید ، برای آنکه طبقه کارگر به پیروزی نهائی دست یابد ، باید در یک دوران جنگ داخلی پانزده تا بیست ساله را طی کند تا طبیعت خود را دگرگون سازد . این مرحله گذار اکنون درست همان مرحله ایست که در آن ما ، طبقه کارگر بصورت مختلف طبیعتش را دگرگون میسازد و در وهله اول باین صورت دگرگون میسازد که از کل ذخیره نیروش انبوه معینی از انسانها را بیرون میدهد که دگرگونیهای فر-هنگی ، ایدئولوژیکی ، تکنیکی و غیره مطابق با آنها طی میکنند . چیزی که در یک پلسه تکاملی معین فاکتور فوق العاده مهمی است . و از این دانشگاه با شکل وجودی دیگر بیرون میآیند . و درست بدین وسیله در جهت حل آن وظیفه بزرگ که ناچاراً بر دوش طبقه کارگر قرار خواهد داشت ، کفایت میکنند . شما ببینید که محتوی دوران گذار از این نقطه نظر معین ، درست در اینست که طبقه کارگر در حالیکه قدرت دولتی را تصاحب میکند و در همین حال از تنگدستی و محرومیت رنج میکشد ، با تریبیت افرادش کادرفهائی را می پروراند که بآن امکان بدهند تا بر تمام کشور با دستی آهنین فرمان رانند ، باین ترتیب که معتمدینش را بعنوان نیروهای کار آزموده به پست های مختلف میگمارد . آنچه را که از در چهارچوب نظام اجتماعی سرمایه داری قادر بانجامش نیست ، در عصر مرحله گذار میتواند انجام دهد . تمام آنچه را که در جامعه سرمایه داری از آن محروم بود ، برای اولین با امکان انجام آنها در عصر دیکتاتوری خودش بدست میآورد . اگر بدین خاطر خسرا نهائی جنگ داخلی بینهایت عظیم بودند و اگر ناکامیهای ما در زمینه اقتصادی نیز در ابتدا بسیار عظیم بودند ، باز ما ناچاراً بودیم تمام این آشفتگی ها را بدین خاطر از سر بگذرانیم ، زیرا که بر تحلیل نهائی مجبور بودیم پایه ای از انسانهای نوین بریزیم ، که تکامل تاریخی این جریان را به راه نوی هدایت خواهند کرد . از این نقطه نظر است که اکنون باید به باصطلاح مرحله گذار یا به عبارت دیگر مرحله دیکتاتوری کارگری پرداخت . همانا تنها باین دلیل ، که دیکتاتوری کارگری انحصار فرهنگی بورژوازی را خرد میکند ، همانا تنها باین دلیل باید این دیکتاتوری را ایجاد کرد ، برای آنکه در اینجا اساسی ترین سرمایه اجتماعی انسانی برای سازندگی جامعه نوین ایجاد میگردد .

حالا من می پردازم به آن مسئله ای که در اولین قسمت سخنرانیم بآن اشاره کردم و

یکی از مهمترین مسائل سخنرانی امروز مرا تشکیل میدهد . و این مسئله خطرا نیست که بصورت اجتناب ناپذیری در مقابل هر انقلاب کارگری سر بلند میکند ، قبلا دیدیم که از وضع طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری بصورت اجتناب ناپذیری این ضرورت بر میآید ، که او نیز از اقلاری که نسبت باو نظری خصمانه و بیاطرف دارند اگر قادر به خنثی کردن آنها باشد ، استفاده کند ، ولی هنوز این حل مسئله نیست ، چه استفاده کردن از یک عنصر اجتماعی دشمن و بیاطرف همیشه مخاطراتی در بردارد . میتوان مثال زحمت زیر را آورد . فرض کنیم که شما یک قشر معین یا یک فرد از کسانی که از روشنفکران بورژوازی قدیم برخاسته اند ، یک نیروی مجرب را ، در اختیار دارید که حتی آماده است با قدرت طبقه کارگر همکاری نماید ، و دیکتاتوری او را می پذیرد و بشیوه های راستین در صدد است ، از دستورات و رهنمود های حزب رهبر کارگری پیروی نماید . در اینجا بهیچوجه سخن از فریب آگاهانسه و یا خوابکاری در بین نیست که میتوانند درهم شکسته شوند . بلکه مسئله بر سراسر بزرگتر است . فرض کنیم شما میخواهید یک مشکل انتقادی را حل کنید . این را بطریق مختلف میشود حل کرد . طریق کمونیستی آن ، از نقطه نظر هدایت اقتصاد بیسک خط سازمان یافته ، کاملا روشن است و اصل تشکیلاتی - تکنیکی نیز همین است ، اما در اینجا مسئله کمبود افراد قوی مطرح است که بتوانند این اصل را اجرا نمایند . بالعکس تعداد زیادی از انسانها یافت میشوند که آماده هستند از تمام چیزهای موجود و جدا نا استفاده کنند ، اما در اعناق روحشان پایین نظام نوین باور ندارند و تمام تجربیات قبلی و قابلیت های تکنیکی آنها را بیک راه حل مخیر معضل سوق میدهد . یک چنین آدمی چگونه عمل خواهد کرد ، چنین آدمی حتی اگر در شمار ما درآیند ، در چنین وضعیتی چگونه رفتار خواهند کرد ؟ آنها حداقل مقاومت را در بیستون خواهند گرفت ( " این نیز بهر حال بگذرد " ) تصمیماتی را ، آنطور که بنظرشان صحیح میآید ، اتخاذ خواهند کرد . و راه حل باندازه یک میلیمتر کج از آب در میآید ، اما با جمع آمدن کافی اینگونه راه حلهایی که سرسوزنی نادرست اند ، در مجموع ، در محاسبه انتگرال آنها ، در تصمیم یافتن آنها به انحراف کمابیش با اهمیتی خواهید رسید ، این است خطر انحطاط داخلی . این خدای انحطاط داخلی بصورت اجتناب ناپذیری با هر انقلاب کارگری کوه خورده است و در اینجا مسئله اینست که با آن چگونه

میتوان مبارزه نمود . من در اینجا میخواهم مسئله دو نوع اولیه این خطر را با کمال  
 وضوح طرح کنم - یکی از خصلت اولیه و دیگر آنکه خصلتی که همیشه عام دارد - چسب  
 انفاقی میتواند بیفتد ؟ این حالت میتواند پیشتر آید که در تحت شرایط معینی یک بخش  
 از این قشر جدید روشنفکر بورژوازی که ما مورد استفاده قرار میدهم ، توسط معلوما  
 فرهنگش بر ما غلبه نماید . رفیق لنین در یکی از صحبتهایش یک مثال تاریخی آورد ،  
 که منم چند بار در سخنرانیم بآن اشاره کرده ام که خیلی اساسی است و ماهیت این  
 جریان را خیلی خوب افشا میکند . این مثال از تاریخ گرفته شده است . خیلی زیاده  
 اتفاق افتاده - همانگونه که در کتابهای درسی دوست دارند بیان کنند - که قبایل  
 " وحشی " خلق دیگری را که از نظر فرهنگی نسبتا در سطح قرار داشته مورد حمله  
 قرار داده و بر آن چیره شده اند ، آنها او را بطرز مکانیکی از بین برده و نابود کردند  
 اما پس از آنکه زمان شخصی معلوم شد که قدرت این فاتحین که همه مناصب پسا  
 را اشغال کرده بودند و یک خلق با فرهنگ را سرکوب کرده بودند از پایه خراب شده  
 است ده ها و صدها سال سپری گردید و مشاهده شد که فاتحین قبلی زبان ، عقاید ،  
 افکار و آداب و رسوم کسانی را از آن خود ساختند که مغلوبشان کرده بودند . این  
 چگونه اتفاق افتاد ؟ هر بار از این طریقی که ضرورت اجتماعی طالب کارکرد نیروهای  
 فرهنگی کار آزموده تراز آنی بود که فاتحین از صفوف خود قادر به ارائه آنها بودند .  
 و در اینجا ، خیر یا آن شر ، این قشر با فرهنگ ( مغلوبین ) شروع کرد که در -  
 روند های غیر قابل رویت و با قدمهای بسیار کوچک بدرون بخزد و هر آنچه در اختیارش  
 قرار میگرفت به تصاحب خود در آورد و در یک روند ارگانیک ، بدون فاجعه ، آرام و سی  
 سر و صدا مخالفینش را بدرون خود مکید ، بدین ترتیب که جای آنها را گرفت و از هر  
 جهت به زیر نفوذ خود در آورد . عین همین بلا هم میتواند بر طبقه کارگر بیفتد .  
 طبقه کارگر میتواند نیروی مخالفش را بطرز مکانیکی سرکوب کند ، طبقه کارگر میتواند دارو  
 دسته بورژوازی را به هزار تکه بدل کند و میتواند بطرز مکانیکی به همه چیز دست  
 یابد اما نمیتواند از پائین بوسیله نیروهای فرهنگی مخالفینش خرد شود . نه در نبر  
 ها ، نه از پشت دوربین های جنگی ، بلکه در روند آرام و تدریجا پیش رونده تکامل  
 اجتماعی . و شما حالا کاملا واضح می بینید ، چگونه چنین چیزی میتواند صورت گیرد ،  
 و چرا این خطر ناگزیر در مقابل هر طبقه کارگری که قدرت دولتی را مظهر خود ساخته



است قد علم میکند . هرگاه این مورد پیش آید ، در آن صورت ما ، کادر رفیق ، یک بخش از بورژوازی جدید ، مشخص نریکوتیم ، استادکار توزیع کننده ، اجازه کار و غیره . . . باضافه یک بخش معینی از حزب کارگر به طبقه جدیدی تبدیل میشوند ، بدین ترتیب که بصورت کاملاً آشکارا از پایه عموی پرولتاریائی جدا میشوند و بیک ترکیب اجتماعی جدید تبدیل میشوند . و نتیجه همان چیزی خواهد بود که در مثال تاریخی رفیق لنین عنوان شده است . تکرار میکنم ، این بزرگترین خطر است که طبقه کارگر را تهدید میکند . اشاره باین خطر درست روابط روسی ما کاملاً اجتناب ناپذیر و ضروریست . و زمانیکه رفیق لنین بعنوان سخنگو ظاهر شد ( تا آنجا که بخاطر دارم ، سال قبل در کنگره کارگران فلزکار بود ) و در سخنرانی بسیار عالیش از کبرغرور کمونیستی صحبت کرد ، خیلی از کوه نیشنهای عصبانی شدند و اینرا تقریباً بمشابه یک توهم تلقی کردند . چگونه میتوان در مورد اعضا حزب - اعضای که خونشان را فدا کرده اند چنین سخن گفته اینجا رفیق لنین تیر را درست به هدف نشانده بود ، اگر ما ، طبقه کارگر روسیه باین امر واقف نگردیم که نسبت به بورژوازی بسی فرهنگ تراست ، در آن صورت بازی را خواهد باخت . مطلب بر سر اینست ، با بررسی از این نقطه نظر ، نادریست خواهد بود که مدام از فضائل پرولتری دار سخن دهیم ؛ امروزه تحت شرایط کنونی از نظر تاکتیکی درست است که با صدای بلند اعلام کنیم که ما هیچ نمیدانیم بخاطر آنکه انزویمان را در این جهت بیشتر کنیم . قول دارم که در مورد دومین خطر جانی چیزی بگویم . مسأله اصل در اینجا با دو شاخه یک خطر واجد روبرو هستیم . اولی آن وضعیتی است که از اقتضای اجتماعی ایکه نظر خصمانه و پانیه خصمانهای بها دارند ، یک طبقه جدیدی می تواند بوجود آید ، که در قله کوه جای دارد ، برای او طبقه کارگر بیک طبقه استثمار شده تبدیل میگردد با اصطلاح روسی از یک بخش از مردان نپ و از یک بخش از روشنفکرانی که مورد استفاده ما قرار میگیرند ، یک بورژوازی نوین بوجود آمد . و شاید در اینجا یک چیز احتمالاً اساسیتری وجود دارد که من وظیفه خود میدانم بدون آنکه سرپوشی روی جریان بگذارم ، آشکارا از آن سخن بگویم . من در اینجا نظریه زیر را مطرح میکنم : حتی منشا پرولتری ، پهنه بسته ترین دستهای و قابل ملاحظه ترین خصوصیات شرفی پرولتاریائی ضمانتی در قبال تبدیل بیک طبقه جدید نمیباشند . چه اگر ما وضعیت تبدیل را متصور شویم ، جدائی یک بخش معینی که از طبقه کارگر خواستاست ، از تسکود

کارگر صورت میگیرد، که سپس در یک سنگر انحصاری جا خشک میکند، در آن صورت او هم میتواند بیک فرقه مخصوص بخود تبدیل گردد، که قادر است مجرداً بیک طبقه جدید بدل شود. چه دوران انقلابات و اغتشاشات بزرگ، دورانیست که در آن دیگر نمیتوان با طبقات کهن همانگونه که قبل از انقلاب بودند، عمل کرد. برعکس، بعد از انقلاب، آنگاه که کهنه در هم فرو میریزد، طبقه از هم می پاشد و تغییر فرم مییابد و غیره، آنگاه میتواند از او یک طبقه جدید بوجود آید، میتواند از طبقه گذشته یک طبقه نوئی که ۱۸۰ درجه با آن فرق دارد، بوجود آید. یکی از خصوصیات انقلاب، بخصوص انقلاب خیلی ژرفی که تا اعماق نفوذ میکند، و میتوان گفت که شاخک هایش را تا عمیق ترین گودالهای جامعه انسانی میگستراند، در این نهفته است. در نتیجه این سؤال در مقابل حزب کارگر، حزب ما در روسیه، مطرح میشود که چگونه میتوان این مقاومتهای زیانبخش را خنثی نمود. شما بوضوح می بینید که خطر بلاواسطه، خطر است که از جانب اقشار بیگانه می آید، چگونه میتوان علیه آن جنگید؟ بنا بنظریاتی که در پیش عنوان شدند، این کاملاً واضح است، سر نوشت مسئله توسط تفوق کمی نیروهای فرهنگی معلوم خواهد شد.

اگر طبقه کارگر روسیه باندازه کافی کارر بپروراند - و من کوچکترین شکی هم در این مورد ندارم، که این کار را خواهد کرد - تا بتدریج این کارها بتوانند بمقیاس وسیعی و بآرامی جایگزین کارهای روشنفکری و اداری قدیمی بشوند، در آن صورت خطر اول را دفع خواهد کرد، و این باین معنی است که ماهم تعداد هم شمار و حتی بیشتری از ما شینهای فرهنگی در آورد گاه تشکیلاتی، اداری و اندیشه ئی برای نبرد - های کوچک و نا پیدا خواهیم داشت. و اگر آنها از نظر کیفی بد نواز قدیمی ها نباشند، در آن صورت در این صحنه نبرد پیروزی کامل ما حتی خواهد بود. این اولین و اساسی ترین مسئله ایست که باید حل کنیم و ازینجهت دانشگاه و حل مسئله فرهنگ برای ما در شرائط کنونی یکی از حادترین و مبرم ترین مسائل است، که ما در هیچ شرایطی اجازه نداریم بآن بمتابه یک اسباب بازی مکل و بیامک چیز لوکس برس خورد کنیم. خیر، نتیجه انقلاب بدین وابسته است - و دومین خطر، رفقاً خطری است عمیق و یا از نوع عمومی تر و این همانطور که تاکنون گفتم، در آن نهفته است که شما که در اینجا شنونده هستید با تفاق بخشی از ماکه منعلق به سد قدیمی نسر

هستیم، میتوانیم انحطاط یابیم. چه چیزی تواند در اینجا در تحلیل نهائی تضمین کند و اساس سیاست ما در این رابطه چگونه اند، تنها یک وسیله موجود است که بشرط اجرای صحیح سیاست ما و اصول درست این سیاست در تحلیل نهائی پیروزی را برای ما تضمین مینماید. ما در اینجا هم پیروز خواهیم گشت و این خطر شدید تر را نیز دفع خواهیم کرد، چنانچه یک جریان دائم از سوی توده های کارگری و اقشار متکامل از آن را بست این روشنفکران کارگری را تامین نمائیم، یعنی که در راه میتواند وجود داشته باشد. یا این گردان اولیه که طبقه کارگرمناشگاهها گسیک داشته است، بعمرور زمان آخرین آن خواهد بود، در آنصورت نازه فرزندان، نوادگان، نتیجه ها و نپیره هایشان دانشگاه را طی خواهند کرد. - آنگاه پسک جماعت همبسته بوجود خواهد آمد که هرچند از میان طبقه کارگر برخاسته است، ولی بمثابه انحصار گران فرهنگ فرمانروائی خواهند کرد. سپس این خطر بسیار بزرگ وجود دارد که آنان بیک طبقه انحطاط یافته جدید مبدل گردند. اما اگر بمقیاس وسیع و اثما عناصر جدیدی از طبقه کارگر توسط این دانشسراهای عظیم تعلیم و تربیت یابند و مرتبا کفایت علیتری بیابند، آنگاه ما نیز براین خطر چیره خواهیم شد و آنها از خود دفع خواهیم کرد. حال اگر برنامه کار ماهه جانبه تر در مد نظر قرار گیرد، در آنصورت اولین وظیفه ما ایجاد کارهای جدید مبارزه بسرای موجودی کادری باشد. این موجودی کارها از آن چه کسی خواهد بود. - از آن ما با از آن دشمن؟ چنانچه این موجودی کارها در تحلیل نهائسی در اکثریت تعیین کننده ای از آن ما باشند، در آنصورت است که این اولین مسئله حل شده است، و ما آنها در دانشگاهها همان حل میکنیم. مسئله بعدی ما حفظ این کارها از طریق گسیل مداوم نیروهای جدید میباشد تا مانع شویم که ایسین کارها بصورت فرقه انحصارگر در بسته ای در آیند. چنانچه ما این مسئله را حل کنیم، در آنصورت با گامهای مطمئن بسوی کمونیزم خواهیم شتافت، آنگاه تضاد های بین آنانکه میدانند و آنها که نمیدانند از میان برداشته شده است. در این امر این از همه مهمترین و تعیین کننده تر است.

آنگاه تقابل با سوادان و بی سوادان، آنها که کار فکری و آنها که کار بدنسی میکنند، طبقه کارگر و روشنفکران بگونه ای دیگر خواهد بود و مفهوم اولیه خود را از -

دست خواهد داد .

ملاحظه میکنید ، که باید اینجا خیلی با احتیاط مسئله برخورد کرد ، و بهره از آن چنان افکار و عقایدی مبری بود که در صفوف ما تا اندازه ای گسترش یافته اند .  
فی المثل رفتار کسی که در کل مسئله بقدر کافی تعمق نکرده است و هر وقت یکسی از کارمندان نپ را می بیند ، چنین میگوید :

" بیا من خواهم یکبار دیگر دند انبساط را خرد کنم . " اگر ما خواستار این بودیم ، تا بحال بیست هزار با میتوانستیم آنرا انجام دهیم . - آخر زحمت زیادی نمیخواهد که در یک شهر کشتار عظیمی برآید . اما اکنون دیگر باید فهمید که حاصل این مسئله و رهائی جستن از این خطر که اکنون در مقابل ما قد علم کرده است ، نه از طریق مکانیکی و متعاقبا از راه شکستن دند انبساط ، بلکه از طریق پرورش انسانهای ما و خصوصیات موجودی کارهای ما ممکن است .

هنگامی که در حزب ما دعوائی که اکنون کهنه شده ، در رابطه با اپوزیسیون کارگری و غیره موجود بود ، عده ای از رفقای اپوزیسیون کارگری طریق حداقل مقاومت را پیش گرفتند . من میگویم که ما میتوانستیم بیست هزار بار این دند ان شکستی هسای پیشین را در پیش گیریم ، و میتوانستیم این فشار مکانیکی را اعمال کنیم ، اما این حل مسئله نیست ، حل مسئله در آنست که از میان ما آن چنان افرادی که میتوانند و قابلیت انجام هر کاری دارند و آنها نه بدتر ، بلکه بهتر از آن کسانی که برای ما در زمینه های معینی خطرناک جلوه میکنند ، دست چین شوند . این هسته مرکزی و تاکتیک روز در زمینه کار فرهنگی ماست . ما میبایستی ضرورت نام و تمام بکار گرفتن نیروی مترگی را برای ایجاد کارهای ضروری خود ، درک کنیم . ما باید بفهمیم که این مشکل از طریق فشار مکانیکی و زور نمیتواند حل شود ، ما باید بفهمیم کس در اینجا تغییر و تبدیل درونی ژرفی ضروری است ، چنانچه ما این را درک کنیم ، در آنصورت مشکل ما را بدون برو برگرد حل خواهیم کرد . حالا بمن اجازه دهید چند کلمهای هم راجع بنکات مشخص بیان کنم . همه اینها درست ، اما برای امروز ما به چه چیزی نیاز مندیم ؟ بانسانهایی با کدام سنخ روانی احتیاج داریم ؟ به چه تعداد و چه نوع آدمها و با کدام خصوصیت عقلانی برای رسیدن به پیروزی نیاز داریم ؟ اما به موجودی کارگری نیاز مندیم که عداوت از طبقه کارگر برخاسته باشد . وی

باید کدام خصوصیات روانی را داشته باشد؟ من این نظریه را قبلاً در سخنرانی تقریباً شبیهی در مسکو بیان کردم. ما اکنون به سنخ روانی احتیاج داریم که از خصوصیات خوب روشنفکران قدیمی روس یعنی آموزش اولیه مارکسیستی، افق دید وسیع، تحلیل تئوریک رخدادها با اضافه کاربری عملی آمریکائی برخوردار باشد. ما به سنخ روانی نولی احتیاج داریم. برجستگی روشنفکران کهن ما، حتی آنها که از بین کارگران برخاسته بودند، خصوصیات خوب آنها از نقطه نظر تحلیل تئوریک و قابلیت تعمیم دهی شان بود، ولی آنها در اکثریت قاطع خود در مانده، بی تجربه بودند، شلوار و یا بند شلوار شان را کم میکردند، در یک کلام از زندگی عملی هیچ نمیدانستند، حال باید این دورا متحد نمود. یعنی همه آن خصوصیات که من در باره آن صحبت کردم، باید این کاربری عملی اضافه شود. این است آن سنخ روانی که ما بدان نیازمندیم. ما به مارکسیسم با اضافه امریکا نیسم نیاز داریم.

زمانیکه تازه بقدرت رسیده بودیم و شروع به اداره این دستگاه عظیم دولت روسیه نمودیم، هنوز جبرا در حالت جنینی قرار داشتیم، مجبور بودیم همه فن حریفهائی باشیم که بمعنای اخص کله می بایستی همه کارها را بکنند. اگر بمن دستور میدادند، حتی نقش قابل بازی میکردم. امروز در این جنبه فردا در جای دیگر غیره. بازهفت و سختی از عهده کارها بر میآمدیم، چه مکتب انقلاب نیروی شناهانی میداد. بالطبع اشتباهاتی صورت میگرفتند، چاله چوله ها هول هولکی پرمیشدند، با وجود ایسن کارها انجام مییافت. موجودی کادرهای ما آدم را بیار اقوام کوچ کننده دوره رحمتی روسیه و تجمعات مردمان میانداخت، حالا باید بزندگی اسکان یافته روی آوریم. و حال بایستی درک کرد، که باید باین پایه که هرکس قادر به هرکاری است، یکبار برای همیشه خاتمه داد. ما احتیاج به متخصصین خودمان داریم، که شاید رشته های دیگررانی شناسند، اما آنچه را که یاد گرفته اند، بلد هستند و خیلی هم خوب بلد هستند. درست همانگونه که بورژواهای قدیم که در این زمینه کار میکردند، بلد بودند و یا حتی بهتر از آنها. این بدون چون و چرا ضرورت دارد. این هم ضرورت دارد که هر یک از متخصصین ما در عین حال کمونیست هم باشند و یا بکمونیسم گرایش داشته باشد. که جریان عمومی را درک کند، طنین بهم خوردن بحالهای استعداد انقلاب را بشنود و درک کند، و طریقی را در پیش بگیرد، که حزب ما از آن

طریق جامعه روسیه را به پیش‌هدایت میکند . و در همین حال مسئول باشد و بکار خودش هم وارد باشد . از این روی در حال حاضر تخصیص و جلوگیری از لاطائلات عالم دهر بودن ، از بیماری های زنان گرفته تا فلسفه مارکسیسم ، ضروری است . ما را باین افراد تیزی نیست ، این يك فرد مضرى است كه باید علیه اثر مبارزه کرد . از سوى دیگر رفقا كاملاً واضح است ، كه در چهارچوب آن برنامه فرهنگى - اقتصادى كه در مد نظر ما قرار دارد ، حلقه هاى از اهمیت بیشتری و حلقه هاى از اهمیت كتری برخوردارند ، مهمترین آنها در حال حاضر دانشگاه فنى است . این مقدم بر همه است و سرنوشت جریان را تعیین خواهد کرد . البته من خواهان این هم نیستم ، كه آن موردی پیش آید كه بعد از سخنرانى من در مسكو ، پیش آید ، كه گروهى از دانشجويان سورولف ( Swerdlow ) تصمیم گرفتند دانشگاه کمونیستى را ترك کرده و به دانشگاه صنعتى وارد شوند ، این زیاده روی بود . اما من حیث المجموع باید این را ترك کرد كه مهندسين و تكنيسين ها از همه بهتر هستند . در اینجا است كه ما بایستى ستاد فرماندهى را بدست گیریم . و بدین خاطر جالبترین كمر ، آن كسى است كه با آگاهی كامل به تمام خصوصیات نيك مارکسیستى و ضرورت آنها ، با آگاهی كامل به کمونیزم ، بیک دانشگاه صنعتى وارد شود و بداند ، كه در درجه اول در ایمن جبهه آن نبرد هاى در گیر خواهند شد ، كه گزارشش را بشما دارم .

بالاخره ما یلیم بیک مسئله دیگر بپردازم ، كه اهمیت درجه دوم دارد و در مورد آن من موضع شخصى خود را طرح خواهم كرد و مسئولیت آن نیز بعهده خودم خواهد بود . در حالیکه مطالب عنوان شده در بالا با هیچگونه مخالفتى از جانب رفقای حزبى روبرو نشد ، این آخرین بخش ، كه حالا میخواهم در موردش صحبت كنم ، چیزى است كه اکثریت رفقای رهبرى با آن موافق نیستند . این همان دعواى معروف است كه در رابطه با مسئله كیش، پرولترى بوجود آمده است . مسئله بر سر فرهنگ پرولترى است . بر طبق شواهد امر ، در اینجا دو نقطه نظر با هم درجدا اند . اولی مدعى است كه تحت شرایط روسى ما بایستى در حال حاضر به خلق الله خواندن و نوشتن آموختن و این آلا ن از همه محتراست . قبل از غذا دستهايت را بشور ، خواندن یا بگیر ، این مهمترین چیزى است كه سرنوشت مبارزه را تعیین میکند ، همه چیز های دیگر و لاطائلات در مورد فرهنگ پرولترى و چیزهای من در آوردی نظیر آن مهم نیستند .

نقطه نظر دوم از کیش پرولتری حرکت میکند . این مسئله خواندن و نوشتن و غیره نبرد اخته و آنرا باز نکرده ، بلکه توجه عمده خود را معطوف به تنظیم اصول فرهنگ پرولتری تعین و تحقق آنها می نماید . من تصور زهرین را از حل مسئله دارم ، چنانچه مسئله ماکل توده ای باشد ، که با آن روبرو هستیم ، چنانچه مسئله ما تمام توده و زحمتکش روسیه باشد ، چنانچه مسئله را اینطور طرح میگردیم و سؤال را در ارتباط با این توده - که تمام طبقه کارگر با اضافه میلیونها دهقانرا در بر میگیرد - برسان میکشیدیم ، چنانچه مسئله وظیفه بلافاصله خود را در رابطه با این توده مطرح میساختیم ، در آنصورت خیلی واضح و آشکار ، ضرورت خواندن و نوشتن با آنها بسط یافته و وظیفه اصلی طرح میگردد . اگر ما با در نظر گرفتن بودجه ای که در اختیار داریم و سؤال کنیم ، که چه مقداری قادر به برای جبهه " افشا " گری در اختیار داشته باشیم و چگونه باید این بودجه را تقسیم کنیم ، چقدر میتوانیم برای این ، برای آن ، و برای سوی منظر کنیم ، در آنصورت کاملا طبیعی است که ما باید برای قدریس خواندن و نوشتن ابتدائی ، درصد عظیمی از آنمقداری را تخصیص دهیم ، که برای باصطلاح جبهه فرهنگی درست داریم ، این کاملا درست است ، با اینگونه برخورد مسئله هیچگونه مخالفتی نمیتوان کرد . اگر فیالمثل رفتائی هستند ، که باین مسئله توجه کافی مبذول نمیدارند ، اشتباه سیاسی بزرگی مرتکب میشوند : زیرا کاملا طبیعی است که برای اجتناب از خطری که در موردش صحبت کردم ، احتیاج به پایه ای داریم ، و ما باید قشر عظیمی از کارگران و دهقانان را بیک سطح فرهنگی نین ارتقا دهیم ، و بین آنها و کارهای جدید ارتباط برقرار نمائیم ، برای آنکه نمیتوان همه را با یک ضربت بعرش اعلا کشاند ، چه در اینصورت ما باورشکستگی اجتناب ناپذیری مواجه خواهیم بود ، اگر در نزد ماکسانی که در آسمانها سیر میکنند ، خواندن و نوشتن ندانند ، در حالیکه دیگران از آموزش اولیه استواری بهره مندند ، در آنصورت انحطاط جبری خواهد بود . حتی ما با این وضع بیسوادیمان قادر به حل وظایف تکنیکی - اقتصادی احیا مجدد اقتصادمان نخواهیم بود . از هر دیدگاهی که بنگریم ، آنگاه که مسئله سیاست فرهنگیمان در مورد میلیونها زحمتکش مطرح است ، این وظیفه اصلی سیاسی است . اما مسئله باینجا ختم نمیشود . این دو چیز متفاوت است که آیا من در یک اجتماع دهقانی بزرگ سخنرانی کنم یا اینکه فرض کنیم در انستیتوسی

استادان سرخ باشم من که نمیتوانم در آنجا چهار ساعت در این مورد حرف بزنم و کس  
آدم باید قبل از غذا دستهایش را بشوید، و آنگاه کلاهم را سرم بگذارم و بروم. من  
باید به مسائل اساسی جواب بدهم، باید بگویم که راه حل يك سلسله از مشکلاتی  
که با آن برخورد میکنند کدام است. باید برای آنها در نهضت علوم طبقاتی را ترسیم  
کنیم و غیره. در اینجا نمیشود طفره رفت، از این روی میگویم، که ما برای این مسائل  
هم باید مبلغ معین صرف کنیم، چه مقدار از بودجه و نیرو و امکانات ما باید صرف  
اینکار شود؟ اجازه بفرمائید مقایسه ای بکنم و شما میدانید، هنگامیکه ما شروع به  
اداره امور اقتصادیمان کردیم، سیاست ما بصورت معکوس پیش میرفت، يك روز وزنه را روی  
این و يك روز روی آن دیگری قرار میدادیم. برنامه اقتصادیمان را در نظر بگیریم.  
آن يك زنجیر است که از حلقه های مختلف تشکیل شده. اگر ما بمعنای اخص کلمه  
همه نیرویمان را روی يك حلقه متمرکز کنیم، در آن صورت حلقه های دیگر از هم میگذرند  
، در نتیجه اداره عاقلانه امور - چیزی که ما امروز بدان دست یافتیم - اینست که  
ما در هنگام تقسیم نیروها و امکاناتمان، هنگامیکه روی یکی از جنبه هایمان، روی یکی  
از حلقه زنجیرها، تاکید بیشتری نمائیم. و اگر این خواست را داشته باشیم که در اینجا  
بیشتر از جای دیگر نیرو بگذاریم، ولی در همین حال حلقه های کوچکتر دیگر را هم  
فراموش نکنیم، چراکه اغلب خیلی چیزهای بزرگ باین کوچکها وابسته هستند. فقدان  
يك پیچ میتواند اکثرا ماشین را از کار بیاندازد، اگر چه يك پیچ چنانچه از نظر کمی  
در نظر بگیریم، قسمت کم اهمیتی از کل مکانیسم ماشین میباشد. در اینجا هم مسئله  
عینا همینطور است. اکنون ما باید انسانهای نونه خلق کنیم. اما متأسفانه جامعه  
انسانی طوری آرایش یافته که نمیتوان بیکباره همه را به پرورش و مهندسی تبدیل کرد.  
آدم باید راه مکنی را در پیش گیرد. ابتدا کار پروراند و سپس سایرین را در آنها  
ادغام سازد و غیره، ابتدا اراک حزبمان و مبرا کردن آن، سپس دیگران و روی آنها  
بقیه و بدینسان تدریجا بر روی همه توده کار کند. از این جریان نمیتوان گذشت،  
نمیشود همه را با يك ضربه بپرورش و مهندسی تبدیل کرد، نمیتوان هزاران نفر را بخواه  
هی را به يك مهندس سرخ بدل ساخت، این کار را نمیشود کرد، این يك وظیفه  
پند از گرایانه است. باید يك کار اضری ایجاد کرد و آنرا تحت فرماندهی و نزالها  
باید طولونيك مارکسیستی و عمل کمونیستی قرار داد و متعاقب آن يك کار گروهبانی



حك كاد ر بينابینی و غیره . تا اینکه روی تمام توده کار شده باشد . چنانچه حالا ما بهمه خواندن و نوشتن بیاموزیم ولی پروفیسورهای خود مانرا در زمینه علوم اجتماعی تربیت نکنیم ، از علوم تجربی حرفی هم نمیزنم ، در آنصورت بجای ما افراد دیسگری که با ما بیگانه هستند ، تدریس خواهند کرد . و آنها بچه کسی درس خواهند داد . به ردیف های میانی ، یعنی درست بهمان توده ای که بر روش کار نشده . ما از ایسن طریق جریان را خراب خواهیم کرد ، عدم موفقیت از جانب دیگر نصیبمان خواهد شد . کار فرهنگی باید در يك جنبه وسیع آغاز گردد ، توجه اصلی باید متوجه ریشه کن کردن بیسواری گردد ، اما کادر های کار آموزده نیز نهایتی فراموش شوند . به تعلیم و تربیت آنان نیز باید توجه گردد ، آنان باید به کیفیت عالیتری ارتقاء یابند . تا از این طریق دانش آنان توسط این زنجیر بسایر اقشار انتقال یابد ، تا بدینوسیله همه ماشین بکار افتد ، به مسئله بدینسان باید پرداخت راه حل صحیح در آنست که ما ، هنگامیکه از سیاست مان در بین توده های میلیونی صحبت میکنیم ، بر ریشه کن کردن بیسواری تکیه کنیم . اما این بدین معنی نیست ، که ما در هسته های تنگتر دیگرمان ، که در آنها نیروهای کادر و نیروهای کار آموزده مان پرورش می یابند ، مسائل دیگر را نباید مطرح سازیم . ما باید این مسائل را حل کنیم و این زمینه را فراموش نکنیم .

من بآخر سخنرانیم نزدیک میشوم . ما یلم چند کلمه دیگر هم در خاتمه بگویم ، تا در روابط معینی نتیجه گیری کرده باشم ، این چند کلمه بقرار زیر است . رفتارمانیکه ما انقلابمان را آغاز کردیم ، خیلی چیزها را نمدانستیم ، ما انقلابمان را شروع کردیم ، بدون آنکه کوچکترین تصویری از اشکلات عظیمی که انقلاب بدنبال خواهد آورد ، داشته باشیم . این را باید کاملا دقیق ، واضح و آشکارا گفت . اما حالا اگر لشگری از مخالفین ما هجوم آورده میگویند : شما ها اشتباه کردید ، اوضاع چیز دیگری بغیر از آنچه شما فکر میکردید ، شد ، زبانهای بسیار وارد گشته ، خون بسیار ریخته شده و ناکامیای فراوان رخ داده اند ، و از اینروی شما ورشکسته شده اید . در آنصورت ما بآنها خواهیم گفت : شما دیگر ساکت باشید ، وضع شما خیلی بدتر از اینهاست ، ما هنوز دورنمایی داریم ، ما هنوز راه حلی داریم ، ما اراده و خواست خود را هنوز داریم ، ما راهی در مقابلمان می بینیم ، ولی شما ، هیچ چیز ندارید ،

شما شیون و زاری میکنید و منته به نافع خودتان گذاشته اید ، بدرگاه خدای عزیز  
متوسل میشوید ، شما بآدمهای کاملاً غیر قابل استفاده ، بینوا ، پیران فرتوت ، و مرد -  
ان مغفکی تبدیل شده اید ، ما باید بگوئیم : که اکنون ما رنج خود را برده ایم ،  
ما می بینیم که چطور انجام این چیزها دشوار است ، ما بهتر از شما می بینیم که چه  
خطراتی بر سر راهمان قرار گرفته است ، لعنت بر شیطان ، ما بخدایان کهن را در  
هم کویدیم ، دروازه های دانش را گشودیم ، آدمهای نهنی میسازیم ، البته بغیر  
از آن طرقي که قدیم ها میساختند ، این را نباید فراموش کرد .

بما میگویند که انقلاب روسیه هیچ چیز بارمغان نیاورده ، که فکر عظیمی در نزد  
ما حاکم است . کاملاً درست . اما ما هم اکنون احساس میکنیم ، که چگونه ، عصاره -  
زمین در رگهای ما جریان میدهد و در دفاع ما بحرکت در میآید که بشیوه دیگسوی  
شروع بکار میکند ، ما باین آگاهیم و آنرا حس میکنیم . ما اینرا میدانیم که هنوز خود را  
باندازه کافی بفراز نکشیده ایم ، اما اینرا هم میدانیم ، که ما خلق روسی مان را ، این  
زن دهاتی پشاور پهن را ، که قبلاً از آنچه در خارج از محدوده اتفاق میافتاد ،  
هیچ اطلاعی نداشت ، آنچنان بحرکت در آوردیم و در گرگونش ساختیم که حالانتها  
میدانند روز الوتکسبورک و یک لین چه کما نیند ، بلکه چیزهاییرا میدانند که هیچ  
خرده بورژوازی فرانسوی از آن اطلاع ندارد . دهقانان روسی را در نظر بگیرید  
که در مورد آنچه خارج از دهقان سرایشان رخ میداد ، هیچ اطلاعی نداشتند .  
آنها اکنون خود را چنان در گرگون ساخته اند ، که نه فقط در مورد سرایشان ، نه  
شان ، کلیسایشان و حتی نه فقط راجع به مسکو ، بلکه حتی در مورد لندن و پاریس  
هم فکر میکنند ، مثلاً اشغال منطقه رومرا در نظر بگیرید ، ما در طی گذشته نزدیک  
در کشته اجرائی بین الملل کمونیستی مقادیر معتناهی نامه از دهات دریافست  
کردیم ، که نشان میدادند ، که خلق در مورد حوادثی عکس العمل نشان میدهند ،  
که خدا میدانند در چه فاصله دوری از اینجا رخ میدهند . این بدین معناست  
که در گرگون عظیمی در منرها صورت گرفته است ، که فقط یک آدم مطلقاً یک بعدی  
، یک دیوانه میتواند ارزش آنها دست کم بگیرد . ما بخوبی میدانیم که در حال حاضر  
معدک کادرهای متوسط تربیت میکنیم ، که شاید اشتباه میکنند ، اما با همه این  
حرفها به پیش میروند . چندی قبل سفیر آلمان در کنگره شوراهای در مسکو میگفت

که حاضرین آن جمله تمیز تر از کسانی هستند که در شورای امپراطوری آلمان می-  
 نشینند. و خود ما در همین کنگره های بینیم، که چگونه کارهای نوینی از بیسن  
 کارگران رشد میکنند، کارهایی که بمسائل اساسی ترین وجه ممکن میپردازند،  
 ما رفقای بسیاری داریم، که من در نزد آنها در مورد زمینه ای که بیش از همه بدان  
 تسلط دارم، در مورد اقتصاد نظریک، میتوانم بیاومزم، در حالیکه آنها اوسیان  
 کارگران برخاسته اند. نظیر همین رشد همه جا، در زمینه های نظری و عملی  
 صورت میگیرد.

ما می بینیم، که اکنون توده های ما خودشانرا در گروین ساخته اند و علیرغم فقر  
 به پیش می تازند، پس از آنکه قدرت دولتی امکان ورود به دانشگاه ها را برایشان  
 ممکن ساخته، همه چیز برایشان جالب توجه است و میل به فراگیری نشان میدهند.  
 هرگاه این کارها به مسئولیتشان واقف گردند. و من امیدوارم، که آنها اینرا درک  
 کنند. در آنصورت ما خواهیم گفت: با این خلق نوین که از انقلاب برخاسته است،  
 با این نسل جوانی که از انقلاب بر می خیزد، جانشین خلق قدیمی است، ما پیروز  
 خواهیم شد، تمامی موانع را از سر راهمان بر خواهیم داشت و بهمه این آیه یا "س  
 خوان ما خواهیم گفت، شما چه آدک های بدبختی بودید، که مزاحم ما میشدید  
 و مانع از کارمان میگشتید، ما ولی پرچم را بدست گرفتیم و کارمان را با انجام رساندیم.

گمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)